



۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



مناویع الیخانی

[illegible]

Handwritten text in Persian script, likely a library stamp or ownership mark, located in the upper right corner of the page. The text is written in a cursive style and includes the name "کتابخانه" (Library).



حمدی قیاس و شمس است آن پاک که همه تیرا که مکش ای اناز است
 و در کمال قنطش باند کا حلق باز غفار الذنوب ذات پاک اوست ستار العیون
 صفات بی عیای او **نظم** ای بوصف بیان ماحمه هیچ همه آن تو آن ماحمه هیچ مابنده
 حقیقت نرسیم ای یقین کان ماحمه هیچ و در وید غایت و صلوات به نهایت بر و
 سید کاشیا و خلاصه موجود است شفیع المذنبین یوم العرصات **بیت** آن فرس که حلق قرب
 بر قامت او بریدند سلطان انبیا و رهبری اولیا حبیب حق محمد مصطفی علیه الرحماتی کل
 لحظه حمد یا یحیات **بیت** ای در تیم چه سر نه سر خلی سلمان محمد
 ای قاض شرع و نعتی دین تو فیع تو خاتم النبیین و در و نامحد و دبر ال کرام و امحی اعظام و باد
 حضور صابر چهار بار خج نه حصال که سروران مالک دین و رهبران مالک یقین بود
 رضوان الله تعالی علیه و تعجیب و بعد ناکا به خاطر فایده این بنده بیچاره و بی مایه اعنی خود الله بن احمد
 مبارک الروعی را خطور کرد که از کتبهای لغات فارسی لغتها جمع کنم و کتابی سازم از این بخاره
 یا کار ماند که کار کی را شاید **بیت** ازین بهتر جدا نید هیچ کاری که در عالم باند یا کار کی
دیگر دست نر خاک جو احمد شدن بنا باری میا و کار باند خط سیاه که هر چو این کمال
 این قلیل البضایست اما بر مقتضای مایه رک کلمه لایترک کلمه اتا مرا اقدام نمودم
 و از کم باین نظر کنه کان تفرغ و التماس آنست که این بنده محتاج را بدعا فریاد کند و در آن
 شاد کند **بیت** الهی میا بر زان بنده را که الحمد خواند نویسنده را پس بسیار کوشش
 از چندین لغت جمع کردم و همجو انوم عجم و قاصیه الطیف الی علی و وسیله القاصد و لغت قرصی
 و صحاح عجم و دیرینه مخضر و صحاح عجم جدید یک و جز اینها از بسیار کتب جدید و بر سر هر کتاب ختم

[illegible]

أهني المكسورة

وسیلہ

انها والمفهوم

الدال المقصور

7

دادن

الحكماء

المدال المعصوم

الرأى المفصّلة

وَبَجْدُكَ بَابُ الرَّاءِ الْمَكْسُورَةِ

الراء المقصومه

الراء المحفوظه

ازاء المكسور

التين المفقو

التين المكسورة

السيرة المصنوعة

الشعر المفقوم

الشيخ المكي

الشين المضمومة

باب الطاء المفردة
الطاء المكسورة

الطائر المصروع

الغیر المفقود

الفتح المكسور

الفصل المضموم

سورقانی

سوترنگ و امکله و طایفه فنجین نازلی غنودن او غنق و امر غنق غوریدن
کشمک غوسیدن قاجرق و قانق و کشمک غویه زدن بایق و بایق باب
الاء و المنقوصه قاتر شدن بمعنی فراز شدن فنجین دیک و بنیق
و بوش المق و سنه ایک فاجیر آمدن بمعنی فراخیزیدن یعنی امکله با شلق فایز
قورمق غوریدن اسنگ و رنگ فاس بوقتن یا تورمق نادا بودن بریدن
بر بره ایلنگ فنجین کوده دن قلی و پنبه چکر دکن ایرتلق پیرت
جخسته جوان بودم و پنبه فنجین جو فنجیدی شید دانه بر جید
فراز شدن بقارورق اولق و بقارورق لنگه فراخیز آمدن امکله
بشلق فراشیدن چغشلق فرا کفتن قبض اولق فراموش کردن
اونتمق فراموشیدن مثله فرآم آمدن جمع اولق فرحیدن پوشمق فرخیدن
رقص اورمق فرخیدن بنیق المق و دنگ فرخیدن فرسودن
لفظدن تخفیف اونمشر فرسودن اشلق و اشندرمق و سورمک
و اباعله دیک و سوزمک و صولق و دیک و اوصانق و برسنه اوزرنه
موزر اولق نو غاریدن اصلق فرکندن حدق قزمنق و برک بر زخته اولانمق
که کورمش اوله و بولق و قورمق فرکندیدن مثله فرمودن سیورق فرموش
کردن بمعنی فراموش کردن فرخانیدن دیک ایلک و ادبلوا و بولق و
وقولق اشغه صرق اولق فرسخندن روپلک و توس و وحشی
اولندی او گرتک فریزیدن مثله فیدن بدما و الله ایلک فیدن
مشله فشیدن مثله فلنجیدن مثل فنجیدن و دنگ و بنیق آتق فلخون
مشله فلنجیدن بر تق فنجی کردن رنگ فنجیدن مثله فرمیدن اخلق الاء الکسور
فقالیدن قورمق فزردن رنگ فراختن بوجلمک فراز کردن
آجق و قنق فراشتن بمعنی فراختن فراشیدن اعضا فنجق فرستادن
کندر مک فرسیدن الرمق فرختن ادبلوا و بولق و بر یا و زسنه دنگ اولق
فریق مثل فرسدن فزاردن بمعنی فشردن بمعنی صق فکندن بمعنی افکندن
یعنی بر تق فنجی کردن رنگ الاء المضمونه فزاردن و دنگ فروردن

الفاء المقصورة

الفاء الحاء

الفصل الخامس

بوقی فرو بر آیدن مستدی فرو ختن صاتیق فرو خوردن بر صوبه بوقی فرو ختن
 حفظ ابلیک فرو نهادن مثله فرو آمدن اشغه کلک فرو آوردن بوقی
 فرو رفتن طلق و صوبه و غیره نسبه به طلق فرسیدن یعنی فرو ختن فرو آوردن
 مثل فرو بردن فرو رفتن صریح فرو آوردن مثل فرو بردن فرو رفتن مثل
 فرو رفتن فرو آوردن ارتق زباده اولق معناسه فرو بردن بلیک مقدر رقیق
 فرودن طوقی فشردن صتیق فرودن کبیر مک و سولیک توفیق ابلیک
 و دولنگ و غافل اولق فشدن معده باب الحاف المفتوحه
 خادون کاف عجیله جماع ابلیک کاریدن کاف عربیله کن الکک کاستن کاف
 عربیله کن الکک ابلیک واک کک کاشتن کاف عجیله معنی کشتن مطلق کافتن
 یعنی شکافتن کالیدن طاعتی و بهی و او بر مرک و صیری صنوب قاجق و صیاح
 بوز رقیق و قرشش مورش و فکالتی کایدن کاف عربیله قرق و بر سور مک
 و جدله بحث ابلیک و الکک و صبور قرق و قندر رقیق و صوسیق کایدن الکک
 کان دادن جماع ابلیک کایدن مثله بوا یکی لغت کاف عجیله و کردن ابلیک
 کردانیدن بر حاله بر حاله دوزن مک ضرورت معناسه و ابلیک کردانیدن
 مثله لازمده استعمال ابلیک بر مجاز استخول شدن معناسه و زرنک کایدن مثله و طوق
 کایدن مجادله ابلیک و دوشمک کزیدن اعضا یکجک کایدن زبان ابلیک
 و نقصان کتور مک کزیدن اصرق کشتن مطلقا و دنگ و شدن معناسه
 کشدن کاف عربیله یکجک کفتن یعنی شکافتن سم لازم سم مقدر استعمال او نور
 کزیدن کاف عجیله قرق ابلی اولق معناسه کلیدن کاف عربیله جاتلق و کوپر
 کم کردن الکک ابلیک کم زار خورش شدن یعنی از ریش اولق کبیدن الکک
 کشیدن کاف عجیله مردار فوقی کندن کاف عربیله قاریق و قوبر رقیق و قوبر و قوبر
 یوز مک و بر نه جوق و بوقی کندن مثله کندن کاف عجیله معنی کندن
 کبیدن جواق او بوقی الحاف الکسوره کداسن میل ابلیک
 وطن ابلیک معناسه کاشتن یعنی اشفتن و جاره سزا اولق و کرک اولق
 والداجی اولق کزیدن بوقی کزیدن اغرا و لقی و اغری سینی بلیکون صالقی کزیدن

کرایدن سبک میل ابلیک و صالقی کزیدن بوقی کاف عربیله در دیو قبیح ابلیک
 میل ابلیک و یوز مک و جربه ابلیک صالقی واکسک معناسه و انک کردن و پنداشتن
 کزیدن غلقی کزیدن طوقی باوراه المذلقی در کزیدن انانق طبعی و طوقی قومی و اوقی
 تابع اولق معناسه کزیدن معده کزیدن کاف اول غمی و کاف ثانی
 عربیله دگر می ابلیک و جمع ابلیک معناسه کزیدن میل ابلیک کزیدن
 طوقی ابلیک و سیر ابلیک کزیدن طوقی اولق کزیدن اوج قومی
 و دو تو قومی کزیدن قاجق کزیدن مثله کزیدن غلقی کزیدن معنی
 کاشتن کشتن بالکاف العربی زراعت ابلیک یعنی کن الکک کزیدن دوزن مک
 و دو شتی کفتن میل ابلیک و عدل ابلیک کفانیدن معده کفانیدن
 مثله الحاف المعوضه کزیدن ار یک و از ننگ کزیدن کجک و از ننگ
 و صال و بر مرک و بر بردن بر بره کجک کزیدن مثله کزیدن نازله
 صالقی و صالقی صالقی بوردن کزیدن قوس باره مک کزیدن قاجق معنی
 کزیدن کزیدن او دنگ کزیدن نازله زبان ابلیک و نقصان کتور مک
 و قبیح کبیدن کزیدن و وصل توندار و سود کبیدن کزیدن توندار کبیدن
 کزیدن او زرنک کزیدن سبک و صالقی کزیدن کزیدن تیز ابلیک
 کزیدن دوشمک کزیدن مثله کزیدن جاره ابلیک کزیدن او زرنک و او زرنک
 و صتیق کزیدن مثله کزیدن معده کبیل کردن صال و بر مرک کزیدن
 آجقی و آجلیق کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن
 کزیدن طاعتی کزیدن مثله کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن
 کزیدن دو قوق کزیدن آجقی و آجلیق کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن
 سولیک کزیدن مثله کزیدن طوقی کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن
 و بر مک و بر مک کزیدن معناسه و صحرای و طبعی کزیدن کزیدن کزیدن
 ظن ابلیک کزیدن مثله کزیدن یا و قلقی کزیدن کزیدن کزیدن کزیدن
 کینه زدن آشفه الکوب دخی یقار و یقار و یقار کزیدن صتیق در
 ترکیده کینه آوردی در کزیدن کاف عربیله در صتیق و جاقده او توری کزیدن

الحاف المعوض

ایر شرمک

اللام المقصورة

الفاصله المخصوصه

المعلم المفسر

المجموع

النون المفصولة

النون المكسورة

و معلوم می باشد
 که اینها در
 نوشته شده و در
 اینها در
 اینها در

الموسم الممطر

بَيْنَ قَلْبِي وَرُكْلِكَ بِعَيْنِي نَهْضًا

الزاد المصروف

حرف یا ساکنه که اگر کلمه ملحق اول به معنای کلمه نگاه وصف ایچون کلمه مثل **است**
 پادشاه را شدم بنده کنون یا بیل عالم طابع فرمان اوست و کاه تیکه ایچون اسم آخریه ملحق
 اول یعنی تیکه فاده **ایریت** من کشت که شتم نه دیدی نه دیدم مثل خسرو شاهی
 جلال الدین ابواسحق کوادرا باشد روز بزم دزم باری و کاه نسبت ایچون کلمه روشی موصی
 ملحق و مدنی و کاه کله آفرنه لاحق اولور مقصود حکایت حال ماضی اولور **مراع** که برزنی نگار
 خویش توربان کزوفی و کاه اولور بعضی اداوت و روابط آفرنه لاحق اولور حالت انقباض
 مقصود اولور **یریت** من ز دست این فرمان آفر تفتان بر شدم و نه هرگز که توان دیدم
 که او عنقا سستی و کاه اولور اشتبا عن او تری بینیک **قاعده**
اشتقاق بلکه که بعضی قاتنه زبان فارسیده اصل مشتق منه صیغه ماضیه صیغه
 ماضیک آخری یا تاساکنه در خواند و رسید و بود و نمود و کی پس آفرنه نون ساکنه لاحق
 اولور مصدر اولور قانتن و شناختن و آموختن و خواندن و رسیدن و بودن
 و نمودن و کی و نون مصدر و ن صکره اگر باز یا ده اولی صیغه اسم زمان و اسم مکان
 اولور و منا و فعل اولور مثلا خواندن وقت و نمودن جای و صیغه ماضیک آفرنه نون
 علامت الحاق اولی صیغه مفعول اولور دانتنه و شناخته و آموخته کمی و هر
 صیغه تک مجبول اول صیغه تک مفعول صیغه سیدر شد نقطه ضم و منفک مثلا دانتنه
 و آموخته شکی و فارسیده مجبول صیغه اسم صیغه عام و متناول در و اشتقاقه
 بوسیله ردن عتی سده تبدل و تغیر لازم در حذف و باز یا ده ایله و ابدا ایله و تحریک ساکن ایله
 و هر صیغه امر که اول الف اوله چونکه بای ایجاب و میم نمی داخل اوله اول الف بایه تبدل اولور
 مثلا آرمیدن و آسودن و آفکندن یا آرام بیا راند و تیارام دیا سا بیا ساید و تیا سا
 و تیا ساید و تینکن و تینکند و تینکن و قس علی هذا **قاعده** ماضیه مضارع و امر
 اولی قاعده سی و دگر که کاه اولور ماضیک آفره فی دوش و کاه اولور که دالیه
 اولور بلکه که اگر ماضیک آفره فک ماضی خا اول مضارع و امر نه اول
 فاذا بیه تبدل اولو مثلا آموختن صیغه سندن مضارع آموز دکور و امر آموز کلور و خاستن
 صیغه سندن خیز و امری خیز کلور و ساختن صیغه سندن ساز و امری ساز کلور اگر سندن
 ساکنه حرف مکسودن صکره که انتم معتاد اول سین حذف ایدر و مفتوح مکسوری مفتوح کلور

مثلاً دانست لفظند و دانوا می دان کور و دانند و تانست و تانید و تانینه و دانشت
و دار و دار و دارنده و کاشت و کار و کارنده و کار فاسکن اولوب حرف مده معتمد اولوب
فایایه ابدال اولوب مثلاً نافت لفظند تابد و تانیده و دیر و یافت لفظند یابد و یانیده و یاب
دیر و گرفت لفظند کوتبد و کونیده و کوب و دیر و اگر دال ماضینک ماقبلی یا اولوب
یایه حذف ایدوب ماقبلی مفتوح تاور مثلاً رسدن لفظند رسد و رسنده و رس
دیر و در حشیدن لفظند درخشند و درخشنده دیر و اگر دالک ماقبلی الف اولوب
که اکا معتمد اولوب سینه حذف ایدر مثلاً فتا و لفظند نهد و نهمنده و نه دیر و اگر ماقبلی
واو اولوب سیم الف یایه تبدیل اولوب مثلاً نمودن لفظند نماید و نمائیده و نماید و فرمود
لفظند فرماید و فرمائیده و فرماید و اگر ماقبلی را رسکنه یا خوردن رسکنه اولوب
مفتوح قلمور مثلاً خوردن لفظند خورد و خوردنده و خوردن لفظند خواند و خواننده
و خوان دیر و **جمع فعل مضارع** فعل مضارع یک جمعده قاعده اولوب که نمودن
آخر نه کی و دالک ماقبلی بنون زیادیده اید سینه که فاعلنده قلمور مثلاً داند
لفظند داند دیر و اگر مضارع یک حرف اول سزه اول استقبال یایی و شقه
اول سزه یایه قلب اولوب سیوقند و بیاید و سبتد دیر و **قاعده** اگر فعل مضارع
اولنه می و یا خوردن می لفظ داخل اولوب مضارع حاله مخصوص اولوب مثلاً می داند و می
داند شدی بلور دیکدر و می شناسد و می شناسد یعنی شدی اکلایه در دیکدر
نته کم مضارع اولنه با داخل اول استقباله مخصوص اولوب مثلاً بداند و بداند یعنی
بلد کرک و اکل کرک دیکدر و با استقبال یچون اولن بانک حرکتی مابعد کرک نته
تابعد یعنی باون صکره کلن حرف مضموم اولوب با دخی مضموم اولوب و اگر بانک مابعد
مفتوح یا مکر و اولوب بانک و اولوب زیر بانکر مفتوح اولنه اول تنیده یا الصاق
ایچون اولن باون فرقا آمدن او توری در زیر اول با فتح او زینه بنی در دایا مفتوح در
و اگر بانک مابعدی حرف شقه دن اول وقت دخی بر هر حال مضموم اولوب کرک
اول حرف شقه مفتوح کرک مکر اولون **قاعده** نیک قاعده سی اولوب که صیغه
ماضینک یا خود مضارع اولنه نون مفتوحه کوره بر مثلاً دانست و نداند یعنی بلد
و بلز **قاعده** نیک قاعده سی اولوب که حرکت اولنه نیم مفتوحه کورتور بر مثلاً آمدن

و شناسایی معنی بله و کلمه **قاعد** بلکه که صیغه ماضی است آخره الفاء در الحاق
اولی کاه لغت ایچون اولور مثلا خبردار و خواستگار کی کاه اولور که مناط اسم مصدر اولور
فتار کی کاه اولور فعل اولور دیدار کی و نمودار کی **لفظ است** اذات خبر در اکثر متقل
اولور و غی کلینک آخری مفتوح اولور الف تابت اولور خط و تلفظ ده لازم دکل اگر کان
آخر اولی کلمه به متصل اول الف حذقی واجب اولور خط و تم تلفظ ده لفظ است
جمعی اند در **اسم فاعل** صیغه اسم فاعل قاعده سی اولور که مضارع دالک با قبله بر
زیاده ایدر اگر اصله نون و ارس بر نون دخی زیاده اولوب و آخره نون غیر مفعول
زیاده ایدر مثلا داند صیغه سنده داند و دیر و شناسنده دیر **اسم مفعول**
اسم مفعول قاعده اشتقاقی اولور که ماضی است حرف آخرین مفتوح قلوب و آخره نون
علامت کتور مثلا دانت صیغه سنده دانت و دیر **قاعد تصغیر** اولور
اسک آخری سکن اولی مفتوح قلوب سکن دانی آخره کاف عربی سکن الحاق ایدر سکن مثلا
بسرک و دخترک و اگر کلینک آخری مخوک و مفتوح اولی با و علامت اول با و یا به
تبدیل ایدر ب مفعول قلوب مثلا حواجیک و بندیک دیر **قاعد** اسمانک جمع
قاعد اولور که اگر اسم ذوی الارواح اولوب آخری سکن اولور آخره الف و نون
زیاده ایدر اگر ایمان و ملکات و جنیان و جانوران و پریان دیر و اگر کلینک آخره
با و علامت فتح اولی و نون اول کاف فارسی کتور ر حواجکان و بندکان و داند
دیر و اگر اسم اجاد و اتیان اولی اکثر آخره نایل الف زیاده ایدر اگر اسک آخری
مخوک اولون کر سکن اولسون آسمانها و زمینها و نامها دیر اگر جمادانک
بعضی هستند حیواناته نباتیه و اولی اسک ایکی و جمله جمع استعالی جائز یعنی
الف و نون و ده استعالی جائز در الف و نایل ده استعالی جائز در و در خزان و دختر و
یعنی درختک نشو و ناده و لفظ معلقه حیواناته نباتیه اولور و غی هستند ایکی و جمله
استعالی جائز اولی **سبب** برک درختان سبز در نظر حشیا هر ورق و قریب موقت
قاعد اسماء مشتقه صیغه اولی مرکب و لحنی اسم فاعل معنای اولور و صف ترکیبی
مثلا موسیقی دانت و شورشاس و کشورک و یکی فرد دیر و یکی لحنی و شورشاس و لحنی و ملکات
آبجی و عالم روشن ایدر **قاعد** بلکه که زبان فارسیه حروف نسبت چو در

ندکان

باکوز

یا کوز یا کدر من زبان لفظ مثلا خردمند و شربان کی بعضی نون حرف نسبت دیر
اسم مکان صیغه اسم مکان دخی سماعی در بعضی بریده ستان لفظی استعال
ایدر کلینک نون و شناسکان و نستان کی کثره استعالی بر کلینک کی اولش در
اول اجلدن متصل کتابت اولور بعضی بریده کاه لفظی استعال اولور اما کاه لفظی اسم
زمان ایل اسم مکان اورت سنده مشترک در کاه اسم مکان معنای اولور مثلا نازک
و چاکاه و کوز کاه دیر و سحر کاه و چاشنکاه دیر اسم زمان معنای اولور
صیغه آخر که آخره الف زیاده اولی صیغه مبالغه اولور مثلا دانا و تینا و کویا
و شوادیر کاه اولور که الف و نون زیاده اولی مبالغه اولور مثلا تابان و بلان
و در حشآن دیر و آخری آخره شین بجه الحاق استعالی اسم مصدر اولور
مثلا دانش و جنبش و صواس دیر **قاعد** بلکه که صیغه فعل لازم آخره نون
لفظی زیاده ایستقامت اولور و مفعول آخری استعالی ایدر مثلا حواجیک و کانبه
و سانبه دیر یعنی اونیدی و بلدر دی و میشه ردی دیگر کاه اولور که آخره الف و نون
الحاق اولور و مفعول اولور مثلا ران و بنوبان کی **باب الف المذنی**
من الاسماء باله یعنی ای بار حادی و آمدن لفظن صیغه امر در کل دیگر
او صوبه آب زیر و آوله یا آسند و تبادل و تواجی و در بر بریدن بدل و واقع اولور
آب صوبای ایکی **آب پشت** منی که بدن از تن این صودر **آبایان** بر طایع ایدر
آب شامی ایچیک صوبای دغیر و افرین و همیشه معنای و صواحیچ فلان اباد یعنی
فلانستان یعنی فلانلق **آبادان** معور یعنی شنگ **آبادان** شله **آبار** ارش قوون
آب افرو **آبانه** ابرق **آبزه** قوون دوه **آبان** بوج دین معنای اورت کوز آیه
ابونفر قمره تصحیح ایدر و بعضی الف ممدوده ایل نقل ایدر و طایع کوه معنای و ایوک
او جی کوز ابو معنای الف مدیده نقل اولدی **آب جانه** ال یو جی و کیسی یو جی کندر **آبخانه**
قدیم کاه **آبخور** خوردن آب و صواد و قاعده مقوره اوزره صفت در صولانی و صولانی
دیگر صولانی صواد معنای شایع اولدی لفظی **آبیت** درین آبخور کی شت آبخور
که آخری بخش نشسته تیره و اوکی آبخور شرب صواد معنای صکره فی آبخور و صف ترکیبی در صو
ایچ معنای و اوسه در سر در قایم سنده استعالی اولور و قاون و قوون معنای در

باب الف المذنی
من الاسماء

انجو اخوند را سز شد و جزیره مناسنه و عرقا انجوره مثل انجور انجوره مثل انجوست جزیره
دست و مست قافیه سنده استعمال و نور عطر بیت بر سر با دند و موج بلند تا بیک
انجوستان انکند انجوقا و ن و قار پوز آب آورده طوار یا غنه این صولتی در آیدان خوش
و قاون و قریوز و هر قاب که صوا یک سنده طوره آیدان آن زبان و ضعیف بعضی سنده آیدان
و آق و لند و لطیفی بیت که چکتم آیدان در دمان حاسدان یک بچون عکک رومی لوی خوش آمد
آیدتا و آیدستان ناله و القصر ابرقی آید هرزه سولچی و حکایت و یا بر غیب سوزن آیدان
و مثل آیدان آیدست مودن عبادت تر کیده دخی استعمال و نور عطر و منو و منو و ابرقی مناسنه
آب روغن شور و اوجوشی آید ققان بوزی اواره دخی دیر بر آیدز قد کاه آیدز منک آیدو
یوز صول آیداره موج سنی اشم قیلین اوت اب ایدار منک ایدار دمان یغ طرف انواره آیداره
سزندک آید زنده کانه یعنی آب حیات ابنا ابریم پیچ نازل اولان صحف آیدتان بر حکاک
آیدت بختی آب افسرده مناسنه ابشکان قد کاه آیدتن حاکم عورت حیواناته دخی
شامدر آید بختی آیدر منک عطر قیس مناسنه دخی کلور آیدر منک صولتی که بلدن اینر
عوی دزی دیر بر سز کدن حکله کلور آیداب کور باشی آیدم کوکل که حام ابریم ایدان اولور
آیدت منکاه مثل ابشکان و ناله هریت نه می باز شمشیر عید ابریم کین که کلینان شمشیر
آیدشور صوا یک بر ابشخور انجور مناسنه بر وتر قافیه سنده آیدشور منک ابکاه
براشی صودر ایدر اوندن ایدر سر که کبی و کوفلو اکتدن و اکشی آید و بختی و نادم یکله ایدر
و رشتی صوب و تر خانه راشی و باز کانه اشی ابکاه صواد و چشمه اخوری اب کران چیز اولاق
ابکریم ابی صوا یکش صفا اکتد سبل و غریب بوز دخی بر شمشیر منک ابریم ایدان اولور
شید فغان بکدر اکتد آب کندن و صواد آکبر مناسنه ابکون بایر زک و کوک رکتوا و قلیج
و بر نوع بچقد و مرجه ابکیر کوک ابکینه مرجه ابکون شکریات آیدت بختی و بختی که ادک انجور
چقودایت و بریک دیکر کولایت آیدت چشم کوز قور و غنده جقن جبان که ایت و بریک دیر ابکینه
حارث مناسنه لطیفی بیت چون این الوقت منو ابکس پیکر چینه اود وقت بریه آب ماه یک
صوکایه آب نمدی دیکر کولایت صودر که منی یکله و حین کرمیده کلور اما شهور و کلور ابوبان
پسمان انوس مودن سیاه انجور ابغسلان ناله ایدن بر نوع ایدر صوا یک کال صفا ناکت
تخم موی یکدم جلدن از چشم رخوان که آید چشم ابشکان کوک کوک کلک ابشکان کوک کلک حاکم ایدر

زن

شکاه

شاه

اندر اولور ابه صاف ابه ابه و اوردک صوبه منسوب و یکدر انش اسمان شمشیر
انش اود انش اوجق و انش پرست انش جقق انکند مجوسیدنی اوده طبلند
کلیسی انش باره بیدر قوروی و قیل و بیدر زرنس انش اخور و طوزق انش کینر شله
انش جقق انش باز اودله و نیا کچی و بیدر رم انش اب کچی انش انش کینر شله
جقق انش کاکو کوک انش تا و اوستی اسونک انش پارس طبلور اودر انش سوم طوار
ابانی طاشه طوقنوب جقق انش در انش هم انش کاه یعنی انش که انش غصنا کسینه
دیر و آتش منسوب و یکدر راج النون غی ایدر هرزه کینر حلا و تی و صغان تر شیشی ایدر کرم و کولور
عیدر اخار سقطا و لوب بیانه انکین منک افعال منک و دوشک سنده اخقن ابی دیر بادشاه
اسمیدر آخته طشه چکینش سنده و او کرمش ان و اینش ان اخور توره و حوض اخقن فارسی
صحب در تعریف مناسنه استعمال و نور حضرت منک مرع عشق بازی نه من آفر
بجمان آوردم یعنی عشق باز نه جهان کنور دم افر دیکر یعنی سن دافی بکوس که حال
بویله در اخبان متاع البیت یعنی او قاشی و قاش صوکی و شول بون پوشن بلین
تصلیق ادم افند فبوتک الت انشکی افش فبوت انش و زنده استعمال
اولور اخچ صند مناسنه و عناصر طبع دخی برینک صندکی اولور و غندن اوتیر
انکدر اطلاق و نور شمشیر فوی عالم از عدل ابواسحق کشت انجبان کوز جهان بر فاست بخت
اخچ اخچان منک و دشمن منک کلور اجسم نامه دن اولور و غی اعتبار بیل جمع الفله
و نونله کلدی نه کم بوقاعده باب قواعد اولینده ذکر اولمش در احمد که کمانه بیت
ناکه مشکرد کبوتر جان شامن قنار اخچان مدله اولق اصحر اخور طوار یا توب
طوار آجیز ویم یک بر قورنه و حوض اخچ بیا دو دیوار مره سی و شول سنده درک با جققی
قالب قالب کسر و انوکله دیوار پیر یا حود قالب ایچنه دو کور که کینر بخت دیر و کون
اخچر با جققی اجنه شور یعنی او کرم آذفش صاعقه رودکی بیت با شند زین زانه
بس شکتی ابر بر با بیا به او ششی و صوق که ادم سلاک ایدر دیکر دمار و سلاک کک
و غم شکیل و بویک بیت زفر زنده بر جان و سک اوزنگ تو از بهر اور و زب چون منک
ادم کشتی و ابوالشوم و انک دیتی اصلده عیدر آدمی بیدر اکلور و آدمه منسوب دیکدر
آذار روم ایدر زدن بر ابیک ایدر مارتس دیکله شهور در از مناسنه ابیک

او او از و نیفو و هزار دستان **او از** ستم و ظلم **بیت** شکوه تاج کینان شایع است
که از ماکش او از کرده است او را **او دان** یعنی آبا و ان **او از** سرگردان وایش نیز
که وقتان یوزی ننگ تر کیده دخی استعمال او نور **او از** ترکیده وایش
ستعلد را و آن معنای **او از** شله و چای و صوف و شربت **او از** معنی
و آم یعنی بوج **او از** معنی دیوان **او از** یا نفو **او از** بر علتی که در فقه او نور
او از او از و یا نفو **او از** معنی آواز **او از** یقین معنای در معنی فتن و شک
اولیه شبیه بر یکدیگر **بیت** بنده او بود فلک لاشک چاکر او بود جهان آور
وقتی زشت معنای و آردن لفظ ن صیفه امر در **او از** مثنوی بیدری
او از معنی اب ریز یعنی قد مکاه **او از** آردج ابخی **او از** دفتر **او از** چنگه چای
آورد و تا در اکسی بر معنای در معنی چنگ و مبارزت **بیت** دلیرانش
که ناور دند بر خاک کنند از کینه با هم نام ناور **او از** درگاه هر یک معنای **او از**
مشله **او از** اردج و با سر و باخی و صورت داری و دیگر بر **او از** کوشش صلح
گو به **او از** مثل از معنی آتش فو بر قلعه موج جوهر که اوت بامدر **او از** کاتر
معنی بر آتشند افعان **او از** معنی ابله معنی اعصاب و چمن چک و طوش خیل **او از** قی
ثقی و صولجی یعنی جوکان و جنگیری **او از** آتشش نشسته ننگ اندن غلط **او از**
موندک دیر **او از** آه و آه معنای **او از** آتشش که **او از** آتش و بخت
صرقش و اصلش **او از** مثل و آت آتجی چنگال و هر اصلش و اصحی نشسته اطلاق او نور
و هر ننگ جوهری **او از** کوکلو او نه طبیبی قاتنه ستعد و یکدیگر شهرور
یونش آندن غلط در غالب **او از** قولی صلح بعضی لغته قواق صلتی واقع اولش در
آه معروف و شهرور در در دامنک اسی در معنی در دله کلن صوف نفس در **او از** صحت
و حشیل و قوسی زمین سرب زیر پای اندرون جوهر باس آثار داده بخون
امن دیک در چک معنی بوز **امن** آتش چوبی و قوا **امن** چکیش **امن**
دیوز معنی ارکب دیوانک متیل و چانک فته سیله و رانک کونیل نامعبار جال
صاحبی شمس فی الف مقصوره ایلیم تفسیر ابوب بونیل است شهر و ایتشدر **بیت**
ان کار سز نکس ایمان که دشمنش پنهان شود میث جو باند **امن** مطلقا و **امن**

صوبان

معنای در دیو تفسیر ایلیم تفسیر الف مقصوره و ایلیم تفسیر و انک قمریه و انک
کونیل و رانک فته سیله و ایلیم تفسیر غلط عامه قیاسند در دیوب است که بونیل است شهر
اتشدر **بیت** ستیز آوری کار ارمشت **امن** ستیزه بر خاش ایتشت حق بود
اکسی ایلیم تفسیر او نور **امن** نقطه **امن** نرم وار قون و یوشق و یکدیگر و یک
طواره دیر **امن** ابخی و کرج و جز من **امن** دیر **امن** بولاد و دخی
در یک ایسی وجود داری **امن** سخن فلهی **امن** فیتل و چنر و شش و چنر
جلال قسج و قلع و بختی چک و مطلقا بر نه چک **امن** قصد و خواستون
انکی **امن** دخی **امن** معنای معنای طاشی که در چک **امن** معنی استقی **امن**
و مرمن و وزلش نشسته معنی بایله نون که کله آخنده مصاحبت ایچون لاهق او نور زین
و میان التولم و کشل جمله التون و کشل او سون کرک بعضی التون و کشل
او سون که التونش دیر بر معنای او استعمال او نور و بعضی بر رده نون رنگ
معنای در اخلا استعمال او نور زمر و دین و شکین کبی **امن** معنای که در چک
امن ربا می شک **امن** معنی مستزنگ اول کوفی **امن** خبر ایتشت **امن** و عیب
معنای **امن** چگون کنایه بر شهر در **امن** یکیک بزا غوسی و در وایت او نور که
بر نوع یکیک در که غزال و بر که انک حاصه سندنر که هر جانوری که کور کند و به
نه اید چک بلور در **امن** مثل **امن** حاره و رحنه و حرس که دیوار در
و او دکه دخی دیر عیچ نقب معنی استر بن باره سر اسون زدن بکون با و بر
نامون زدن صحاح عجیده اخوی لامله امول روایت او نشدر **امن** مثل **امن**
جباخی قفا معنای واک و دیو و بلم قره **امن** معنی ایتشت معنی چکیش شمس فی صر و صاحب قرانا
تا که تیغ انتقام آیتشت نادن صکه یا اولق و او اولق دخی لغت **امن** امدن لفظ ن
صیفه امر و کل و یکدیگر یا معنای **امن** عیبا وای فلان و یکدیگر **امن** و بهارک
افزاید **امن** قور دانی و یکدیگر علی که اعضای یکدیگر **امن** سوسن دی **امن** بوج
معنای **امن** سرنه **امن** ابخی قور دی **امن** او دقوشی سرنه معنای در عیچ و باله نظر
امن مثل **امن** جاموس بعضی ایش واقع اولشدر **امن** کوزکو **امن** مثل **امن** دار اینه
دوخی و اینه کوز کبی **امن** معنی حاجت **امن** معنی بهور و سبکباری **امن** بایک

صفه را

مانه آینه زردی دیو نقل اندید و بر عیار آید بر **ارز** بر قلاهی **ارسل** یکی
 فتنه ایله بر ایزم قدر قرآنه قریب **ارسل** رانک سکونیل کوز یا ششی
ارسل رانک کسریله آید و چن راغی **اسطو** اسکندر ذوالقورنیک
 وزیر لرندن بر وزیر کس اسید از استظالمین دخی دیر و ورسطو کامل الفضل
 دیگر غلبه سریان دیر **ارسل** تو قرغ **ارسلو** خفا قرغ و یکی **ارسل**
 قصای و دیت برید **ارسل** رانک کسریله زراع معناسه و بیک و قول
 دارد و چاغی **ارسل** بر او ترا و خواوی دیر **ارسل** بلوط دشت قیقا
 نقید **ارسل** ایچی طولو قور **ارغند** حریف **ارغند** مثله داشتند و قاشن پیر
 بر جی جانور در **ارغنج** اوزون ایلاک **ارغنجی** اورغان که اوزون اولاو و کرم
 ارشون قدراری ایلاک **ارغند** مثله **ارغنون** بر معروف ساز و در وقتل قی
ارغن بنت یعنی باکره غیر معناسه دشت قیقا نقید **ارغوان** بر معروف چکیر
 که بر زکی الکاسبت ایروب ارغوانه دیر و دلوچه کی بونوزی چکی **افند**
 دجله ارمانک آید **ارم** شد اداین عا و بنیا و ایندو که با قدر که خوبه
 لطافت و دنیا و نظری یوفز که مشهور حکایت در قرآنه ذکر اولور **ارما**
 پشیمان و دروغ و ارغوان چکی **ارمغان** برکت نه کم تر کیده و فی استمال
 اولور **ارمن** اگر بن دیگر و حسی و یله شیرین یا یلا و قله ییلا قدر **ارمند**
 آرام و بر جی **ارمون** سخته کم اشکزدن اول اجیرک حق و برار و صاقل سخته
 قبض ایتر دن اول شتره به و بر یلان سخته به دیر **ارمیت** منم در تر آبادل
 عید آره که از نمون داده ام جان بهر باز **ارنج** بلک یک ایکی طرفه که مفصل در و در
 والد اولان مفصل **دارن** مثله **ارنیز** تر خون **اروغ** تر خون بسی و کمرک
اروند هم اند بر طایع آید و در جله ایر ماغنه دخی دیر و تجربه معناسه و کما
 و الکا خلق و احتیاط و بهادر اشقی و بوجه یک و لغه تازید و معنی لغت و
 از و نذر اکثر بود که اورمان برله اتباع و خوا و جله غلبه استمال اولور
 اسدی بازمان و از و نذر و دیر فراز آورد در کج ذر و کوه **ارون** صنوا غلبه
 اول **اروب** بر طایع در قرق بیک فرسنگ بوجه یکی و آرد در دیور وایت اولور

اول **اروب** بر طایع در قرق بیک فرسنگ بوجه یکی و آرد در دیور وایت اولور
 و اوزنزه بیک بکار و آرد در هر بیکار جیون ایر باغی مقداری و آرد در دیور وایت
 علی الراوی **ارزه** بچی رانک تشدیر یله و تحقیق ایله دخی جانور **ایک** تحت ارسته
از حذر عن معناسه در عید **ازان** اندن **ازوست** انگدر **ازان** تست
 سنگدر **ازان** **منست** سمندر **ازاد** یعنی ازاد انگدر متد و فقره کسی ده
 لغتدر **ازاده** تمام معناسه **ازاد** خلق تمام خلقت معناسه یعنی برادر شنده
 تمام اولوب بریرے اکس اولمیه **ازفش** یلدرم **ازور** بیک یلان آدم بود
ازر مثله **ازدوست** فراغیر سیزانک که باج اوزنزه بشتر بریرده
 اشکوه بعضی بر سرده قولتق ویر **ازدرف** ایچ ششی و ایچ و طو شجل **ازدرف** مثله
ازدناک نام ضحاک ماریدر که بر پادشاه لیدی ای او قورنزه بر یلان باکی
 بتمشدی هر کون اول یلاندر بر ادم بر ادمی دیر **ازدنام** آله طو شجیل **ازدنا** **نش**
 مثل **ازدناک** **ازع** باغ بزار کن دوشن اصم جیو غی و کف و مؤسیا یعنی قره
 ایک که گلک ایچنه اولور و پوسید یعنی چورش و شل ازوغ **ازفند** **اک**
 فوس توزج **بیت** منبع چون بنیه باد چون نراف **ازفند** **اک** چون در و نه او
ازدکان غصه **ازدکن** قی اهل و باغ جینی کم بدار کن دوشتر **ازدکهن** مثله و کما
 و بیکار کنه شمس غری ابام با کفایت اوست کم خرد افلاک با جلاک اوست
ازدکهن **ازدکحل** و شکل ششی **ازمان** پشیمان و دروغ و حسرت **ازمایش**
 صبیغه اسم مصدر در جنبش و بیکر **ازنج** کوز جینی و درم که **ازند** مطلقا و دیار
 باجینی و یا پویه خرج اولان او احق طشخیر رود که ملوز دیر **ازند** **ازدک**
 نام دیودر **ازنک** یوز دور مک و قاش چاق و کینه ایتک و کوشقی
 و بان و ایکو **ازنه** در من و شکی **ازو** کف **ازو** ایچی و یوغلش کرج **ازو** **اک**
 مثل **ازدناک** یعنی نام حیال نامدار **ازبر** زیرک و دانای **بیت** کجاست دریمه او آن
 کنون چو توش سی کرم و فاصل و دانا و عالمی و زیر و جیت و دینار و بعضی لغتده
 ازیر قزان و چو یک فیتی و قبول شور لسی **ازیر** بر پیر کار و بکو قز **ازیر** **ایچ** زیر
ازیر بر قول یا بر فعل سبیدن کو کله کلن حاطه **ازیره** چاک ای دخی و طاش و یک

ايزك بمعنی ايز شهبه چور زب و چكان از يك از و لكن چو شتی ستری
ز رساده چون سیمان شتر غنیمه و جوشن **ایا** غمدی **ایا** ن اندر **ایا** جاسوس
معنی **اینت** حاجت **ایده** سنجک کینه که بهیوده لافرا و ره **ایان** خور از م
نقشه غار مناسنه در **ایان** جوق سولیکر کینه **ایان** فرو مانده و روی زمین و در
ایلیا بیت المقدس و حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب و حضرت حفصه و **ایسیم**
چقیز و شکار کشتی کیران بمعنی کور خیل طایفه اسم مناسنه **ایان** بلان سوزانده صبان و
حق بود و حقیقت مناسنه **ایمن** قیفوسه لاف مناسنه **ایمن** بود یکدرا سادات راندر
ایان بونکر **ایان** نوست تر خون **ایجا** بویکا و بوزنه **ایجنین** بونجلان **ایجو** خوار زلفنده
حاصه پادشاه مناسنه بعضی نسخه **ایجو** واقع اولش **ایک** او شته و بونج و شتر
او شته ام **اییکم** او شته یوز **ایکسیت** او شته سز **ایم** بمعنی این و علامت نشن شکم مع غیر
معنی الف و یا میم کینه نفس شکم مع غیر معنی الف و یا میم کینه نفس شکم مع غیر
معناسن افاده **ایبر** **ایله** حضرت او کوزی **این** بار بوکره **اینده** غیر معلوم صفی دارند
معناسنه **پیت** چون تو صاحب قران بشینه و این سخن قیاس گفته بشینه
و جاز و لک که بونکر و بر تر کیده و زیاده بیان **ایلیه** دیگر **اینها** بونکر **الالف المضمومه**
ایان طایع **ایهل** دکنل ارج **ایچی** **ایچند** مطیع **ایکوز** ده که الکی **اومه** بوزی اکتوب و بوز
اوده و بیک **اران** **ایچ** طابوت **ارپون** بمعنی این معناسنه **اریان** اختیاطانی
اور ناق حوار زلفنده باز کانه و بر تر کیده و تر یک **اود** و سوز و پادشاه
ایچون اولان باز که تر کیده و حق **اورد** و **ایرس** چنار **ایچی** **اورس** **ایچ** چورک
نور و نور سینه مرغ فافیه سینه **استمال** اول نور **ارمان** رنج و امک **ارم** و شتر
یلدزی **ارمون** سینه کم المصاحف **ایبر** کن اول و بر لین متن در **ارم** کون و او کتی **ارویه**
بر طاعذ و فرق بیک فرسنگ بویجه کتی و او را و او سینه و بیک بیکار و آرد در هر یک
ارمانی قدر و در ویر **العده** علی **الراوی** **اس** سله **اسبت** بمعنی سبت **اسبت**
صوک کوز لیه **است** او جابش **اوستا** تنفسه **ایسم** بمعنی **استام** معنده **استخوان**
لک و بزرگ و او **اسم** در معنی لفظ **اوتماز** **استخوان** بند سیک بمعنی صق غده قلدی باغ **استخوان**
قرتال **استخوان** خور و کوشی **استخوان** فر و بونکر و دیگر کله **استخوان**

استرک بمعنی او غلان و غر ز غورت باغی حیوان که اندن و در غرق کله
و بر و ج الصنم و دیگر کله آدم صورتند و بر کو کدر بیانه چشدر با خود و اقا **استرون** قصر
شمس غری بدان سبب که غول که کم غنیم اند **استوست** مادر ایام شیر **استرون** **استره**
لیکن ترکیه دخی **استره** و بر **استوان** محکم بمعنی استوار و امین معناسنه **استور** بمعنی استور
استون درک بمعنی ستون و دکنون **استیزه** درک بمعنی ستون و دکنون **استیزه** بمعنی سیزه
سرد و دکنون کینه و ادک **اسرب** قرشون **استور** یوز صوفی و بوسقی و دیگر کله حیوان و کله
استق تر سارق صیدی و فیس و بر بونکر و بیل طوتنه و قولنج نافع و در دفع **ایبر** **اسکره**
تر کیده قدح مقداری جفقد **اسکار** روم دیارنده بر شهر و در فطنه و فرشته
بیت از برای شهرت و صفت **توه** **اسد** و **اسد** کم باشد **اسکار** و **تیک** و **ایچی** **اسکره**
اسکره و اوراق و پادشاه اسمی و اوراق **اسکر** و اوراق و یک و یک و اسکله
اسوده اند اولش **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
قتان **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
دکنی و **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
حیواند که غلط **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
معنی قلوغن دکنی **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
اسف دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
بر او تدر دلد و قسندن **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
عبدیه معکوس معنی **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
اسف دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
اسف دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
اور و بر بر شتر **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
بر پادشاه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
بعضی نسخه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
ک و بونکر دکنی **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه
بر **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه **اسف** دوه

بونک بر که و شول خالده که و یکدر **ماقرا** بر او تدر که خفتان و دفع ایدر یا ایق
باب زبان پهلویده آتش و پدر معانسه کاور **باب** پذیر یعنی آتا تکرید و دخی استعمال
 اولنور **باب** قتل معانسه **باب** لایق **باب** زن کباب و مری شمس خری
 اعظم حال دینی و دنیست انکه هست جان عدو چو شمل و رخش چو بازن
باب اندات ایاغنه اور لان پایون و برقی و شکر که ایا قدا و لا **باب** ترک او علان
 و مانع قالد رقی که بر مهر صدر و مانع و شتر قالد رر **باب** پیش مثل پایون یعنی
 بانس یعنی کند و پاید سزیده بنفوب قالمق و بیچار و سرگردان
 و بیچار و شهره **باب** پاید و و بر و قصه شده و نه تینونه **باب** پاید و
 در **باب** پوش **باب** پوش **باب** پوش **باب** پوش **باب** پوش **باب** پوش **باب** پوش
باب شمس آگند یعنی نوکل طولش نسته برابر و بکشد و مانند و متاومت معانسه
باب تانه طوق بعض میروده بالدره طور لر جعفر میرینه **باب** تانه و شمس **باب** تانه
 لایق مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب
باب تانه مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب **باب** تانه مثل پاتاب
 شهر مکن متاعدن رسم و حق المی **باب** کبر بادشاه اسد و تقییم بادی یعنی
 بابا حق و یکدر **باب** تانه یعنی باد بخان **باب** چال حلاج جغری و اشچیلر چلی **باب** ک
 کوشک پنجر سی و پنجر پنجر که بر کوز ایله بقور اول **باب** چیلر پنجر طور ایستیری
 که معروف طعمر ترکید و فی مستحذر و تان چیلر **باب** چیلر بر نوع آتی قایدیر
 بر چنبر در که ایاغ ایله ر طور او ایاغی کم باغله جوق قارید و فی و قتلده انوکلر یور
 باقر آو اولر **باب** چیلر زیبا ییر اشتعلی و پنجر آتی و فیلوری و دون حمت و ایلی
باب خضر مغبر دیدیلر اما صبح شهر قدر اگر چه اکثر شمع خاور و کور اولنه غرضی
 شهر قدر و باختر و غرضی مغبر اما شول کند که تحقیق بلیغ ایله قضیه بونک
 عکس **باب** کوب ظلم و قسطی و آد کشت پوشید و در حد حاور **باب** خضر
 مهر دیوار و یا بونک میر توری یعنی میر جیسی **باب** کوب کوب دید آد و ز شنگ
 چهل باختر هر یک از رنگ رنگ **باب** چهل باختر و دایره زنجیر و زهر کون **باب** چهر
باب خوست اولدر که ایق التمد طابا لیش اول **باب** خوست مثل باختر و دایره مهر دیوار **باب** چهر

ایش کلیدوب اسوب صاورن کنی **باد قره** او غلا بختلر بیگی که کون بار سندن دکر مح
ایدر کر وایب کورب چورر **باد نور** دیدون اینتر کنشی **باد کرد** قهره **باد کر**
باد گاه قهنگاه **باد کج** قوچن مری **باد کند** کند **باد کج** کند **باد کج** کند **باد کج** کند
باد جان دیر لکنیز عمرید **باد کج** کند **باد کج** کند **باد کج** کند **باد کج** کند
مثل بادبان **باد ویر** بلنزه **باد** سوچی و شراب طویله **باد** سرق **باد** سرق **باد** سرق
ور ازینا **باد** مثل و طورق اوی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
شمس خمری نیست دیوار حصین دولت **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
نه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
حمر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
جوشن قوچم **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و ستور معانسه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
معانسه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
اسر و دصف ترکیبی در اشکبار و مشکبار **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
قابل که ترکیب مانی و اورده دیر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و چک و صهار و بار کیم و جعفر صوفی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
شغلی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
ای بر اطراف ملک فرمان ده **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و او ده یوک بیخی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
در دم ایشان فتنه چون **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باغی که صایار لقی دیر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
مغیر کمال باشت زاده **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه

تغیر معنای سنی عی عرب و تفرک در معنای سندن نقل اولین اول اقلیم است اول
و یله چم پارسی و عرب سان فارسی دیر اول دکر قیسمه در ی دیر لکنه که خیر لکنه
صلح منتول اولان جردن اکلنور حافظ الدین سنی کانی اولو کتانه ابو سعید
بر و عیدن نقل ایتدی که اوزرینه اول حدیثک عبارت بود **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
نکتم شرف الدین یزد و نیک بوستنده که بوسه معانسه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
ز لعل یار خوام ضد شرفی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
بدوسی در عربی است تازی دیر لکنی اقلیم فارسی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
لیک در ی و ل ن در ی اکانشیت اولور **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
شاهد و حلال زاده و ایشلاری و او جک ایش **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
انج بار یک معانسه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
اجازتیری دیک اولدی و مرتبه و چادر معانسه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
راند **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و دشمن درگاه او یکبار کی یوک طواری و بیعی یک **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
طوبی **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
دنی دیر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
بیعی تورنج **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و دیر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
و دیر **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
کرک **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
اولور **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
ننه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
باد بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه
چک **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه **باد** بلنزه

ساد است ای که بر تیغ تبر تو بکن سنک و سندان و پیر نیان و پیر نر و غیرت
معنا **پیر انداز** و **پیر در** و **پیر** که چون پیر نیان بود خون یافت قوه دست او
پیر انداز و **پیر** و **پیر** که در دکل دخی او یکی کون و او یکی کجه **پیر ندون**
مثل **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
بعضی نسخه پیر انداز و واقع او **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
اغری **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
سجوی **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
روشن و ظاهر چو نقش پیر نیان و دله که مهر و قدر **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
حقتد ناکم و مکر **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
یعنی باورداشتن **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
بلوغت معنای و کار و زنج و سخی و قولا و میل **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
دیر لغت طریقی فروغ رای میسرش اگر چه در باغ بجای خوشه زنا کشی می نماید
پیر و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و مکر **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
پیر و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
سورکت شمشیری بنود اطلس کردون سزای بارکش اگر چه در قضا اندران
بسی **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
بکی **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
قولا و زی و خبری و پوشش او علایه و ج و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
نام حدای تعالی رب العالمین معنای **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
بکشش معنای **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
دکل نشسته که **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
ای قضا کسوت قبا ترا داده از اطلس فلک **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
جودش در وجود طاق اطلس با جلال **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
پیر و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه

۴۷
و قوت و نفی و انوار و انوار و حاصلق باغ و اصلو باز کان **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
شمس خری یک اسم روزیست از بدر جامدان زوست **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و کار و زور یک کیش بغیر و بغیر برده **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
دوزخی و قولا و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
پیر و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
یش و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
صیفه و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
تختی **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و عکس و دخی جایز و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
قیونک ایچند در **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و آیر شمس خری فرد و چرخ محل حوادث آمدوان **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
پیر و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
اسمدر که خیر و در **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
اون ایکی میل منزله و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
دکل او یکی کون **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
قریل التون یا حود او د کوزند پیش **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
مثل **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
غاند بر رخ ملکش و کرجال **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و قوت و صو و یارنی نشسته و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
اولسون **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
دوشسر و دمه یک و **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
صبا **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
به خواه شاه چون فلک **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
و او یک پاشنه معنای **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه
قیش **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه **پیر** و **پیر** که او یکی کجه

[illegible][illegible]

و شهرت و فرمنا سنه و در ندي جاعت معنا سنه در عبيد **بول** بجز معنا سنه و بعضي در
 و اول بعد بين الشين ده استعمال و هنوز لکن اصله بايد در اول غلط در بين البعد
 الوصل القطع و بان منه بنيا و بينونه **البهار** هلاک معنا سنه عبيد **بهار** ياز کونري و پاپاوت
 چچکي **بهار** ان شله بهاي قيمت و چچکي شت معنا سنه و کوز لکک معنا سنه و جي کلور **حبر**
 حرف تخصیص در لام جازه معنا سنه و جي کلور و عبيد، غلبه و آي و يلدر شعلکي و حصه و
 و بای معنا سنه **بهر** تو سندن او تري **بهرام** مترج يلدزي و ايک کيم شي کونيه و اساء
 ر جالندر و بر شهرور پادشاهک کيدر شش غري کترين منشي و راز آويش
 کترين چاوشش را **بهرام** و مطلق پادشاه معنا سنه و جي کلور شل غرو و **بهرام** و قول
 پوکنه و جي دير **بهرمان** ياقوت سرخ و ابدار شش فخي تابو و خورشيد و مبر کزبان
 تابو و بر کان عقيق و **بهرمان** و نقلو فقه جوق **بهرام** عصفور و بر کلري او تر **بهر** نصيب
 و يوکک و نكي عبيد، عدل معنا سنه **بهر** فیلو **بهر** کي با لقي **بهر** برارز بعض معنا سنه
 و سرور و بیکر **بهرش** ياش صفر و عبيد **بهر** سد لو برنج عبيد **بهر** بهق رجي بهق قزل
 يا خود اوق نطق در اعفا ده ظاهر اولو بر امر ضرر تر کيد و جي مشهور در عبيد **بهر** لوان
 و اکيو و شهر اير اندر **بهر** لوان شير مرد و دير و تو تو و صوياشي و سپها لاراشک و دير
 بر طايغ کنگ او دير کال پاشا زاده و بولفت فدر سک کنگلانشک کشتي و حقيقتي چون
 ياز و غي رسالده ايدر که **بهر** لوان مغز و اولوق اکنوز سپاهنگ مغز و نه ديرانه کم بويته ظاهر
بست کس کو بود **بهر** لوان ججهان بيان سپه در ناهنهان و لشکر مقدمه و بر
 نته کم بويته ظاهر **بست** نوک **بهر** لوان ز قلب سپاه جلاله ستي برين زرمگاه
 سر اشته و او اين درخش سپاه همان **بهر** لوان و تخت کلاه اما مقتضاي تدقيق نظر
 اولدر که مرکب اوله بر فني پهل در که خشم در عر قبل و خشم و عجم سپه و پهل در نته کم بويته
 ظاهر در **بست** يکي هفت بود و دنا سوک در و سر هفت پهل و کيد که کرد بر جوي
 وان در که اصلي بان در حافظه معنا سنه نته کم کبان و خربان و **بهر** لوان کنگ
 ترکيبي سي حافظه خشم در اصل وان پهل در عليه نقل اولدند و مضاف اليه تقدير لوان
 قاعده ترتيب اير او نمند **بهر** لوان بر جوي **بهر** لوان و لودر عرب تعريب اينقدر فهميد و اگاه
 منسوب اولدند **بهر** لوان در عرب فهموي دير بلکل که **بهر** لوان شش شردن عباردر نته کم عمره اعني

اصفها به کتاب التیسه و تفریح ایشان در عبارات و بعضی نقل و نور و اعلم ان کلام الفرس
قد با کمال او حاد و تاجری علی حد السه و یح الفهلوی و الدریه و الفارسیه و الجوزیه
و السربانیه و الفارسیه قد تطلق و یروا بها ما یم اکل قانا الفهلویه کما یخبر بها کلام
الملوک فی بیاسهم و یح لفظ مسویه الیه ^{فهلک} و هو الکسم یتبع علی حد مدای اصفها به و در
و محمدان و نه نه و نه و در او با یجان و بهلوانک بر فری الله نون را و ادواته جمع اولان
الف و نون و کل در یکو معنی نسبت اخوندیکه باند مدلولی در میان الیچوند خسروانی
و کیا نه دیکه کی **بهلولی** بهلوله منسوب و لغات معانی و فرس قدیدر **بهلول** شهر ایران **بهلول**
دستوانه **بهم** به و دیکه **زهار** یعنی بسیار **بهمان** زاید و حشو اولان عبارت در کلمات
ایدر کن واقع اولور **بهمان** قزل واق **فوسن** **بهمن** اورده تیشاید و فرس ایلمنیک
ایکینچی کونا و بهر شخصک اسمر و بهر چیکدر زعفرانه بکنز به جعفر زعفراندر دیدی **بهنا** یکی در لو
اد وینک اسمر **بهمنجه** سیرامدر که بهمن انیک الی کونده اولور ملک فرس اول کونا
غانیه تنظیم ایدر که طالعش شورر لر اول طالعش بهمن سرخ و بهمن سینه و بهر رعایت
مبارک طوثر **شش** فری **بست** شمرایم تواز فرخی با و میمون فال چون بهمنجه
بهمن بر از چشک اولی **پس** این عجز عرض معنا سنه **بهنا** انیلو **بهنا** و **بهنا** مثل **بهنا** حوش
و چورک اویت و میمون پوزینه معنا سنه **بست** و شش کرچادی شکست جهت
کمتر کسی ز بهناه واق انک و با و ملو حلو شش فری هست بهر خوان سلطان در شش
قلیه جرب اشش **بهنا** **بهنی** مثل **بهنا** کیچی بر سنه در که او غلا خجسته او کل
قوز اوینر **بهمن** **دشت** واسع صحرا **بهلول** اعلام بهر جاندر **بهنا** که **به** شکر و اینر و اوچه
و بهناه و بهر برای معنا سنه مثلاً ازیه آن اندن او تری و دیکدر **بهنا** چنه معنا سنه **باب**
مثل **باب** **بیان** بیان معنا سنه که ترکیده او الویاز و لور دیکدر **بیات** غم و قنوا آلا **بید**
باق **بیت** لفظنن یعنی کیلین **بسته** دیر لفلان **بسته** بیات اولشدر یعنی کیچیک **بید**
بیایی بری بری ارونجه **بیام** خبر بیغام معنا سنه **بیام** خبر جی **بیام** سجنق ایه و بالقی **بید**
ایا غلا نقلش **بسته** دیر باخجست لفظنن تخفیف اولشدر دست و مست قانیه
استعمال اولور **بسته** مثل و دمانده **بید** با و عربیله خبر **بیان** معنا سنه در
بید با و عجیله اشکار معنا سنه **بید** فرخن خبر **بید** شطر بخ پیاده سی خبر **بید** شطر

[illegible]

نه بجای رود که بجای بود **جند** **دان** قورصق **جیدو** یعنی ژبو **جینه** **دان** یعنی **دان** مرغ **جینی** **جینه**
منسوب و یکدیگر و بر یک **اسم** **الجم** **المفومته** **جیا** **جمه** **ایر** **سی** **جهر** **نار** **یا** **یعنی** **قی** **جین** **جهر**
ایران معنای **جدا** **ایر** **جدا** **ایر** و **لق** **جها** **ب** یعنی **اب** یعنی **صو** **جهر** **بهر** **یعنی** **بهر** **عید** **فارس** **بهر** **بهر**
طراز معنای **رود** که **تولد** **شش** **فرا** **زیر** **ک** و **دان** معنای **کنوز** **دی** **ننه** **کم** **کاف** **معه** **معه** **کله** **کله**
است **دانه** **تایله** **جربان** **جمله** **تشدید** **بایله** **عید** **بهر** **سیان** و **ققان** **خشکی** و **تلق** **قنی** **جرب** **کنته** **لوس**
سویک **جرف** **کنته** **جرو** **اوتکن** **قوشی** **جرو** **ایو** **انف** **دیر** **جرو** **دان** **کرب** **یعنی** **ات** **سکی**
جرو **طوی** **دیر** **کله** **قوش** و **بهر** **بهر** **دکه** **دانه** **غیر** **شش** **اوله** **عید** **جرو** **قد** **ح** **موک** **جی** **جرو** **کلو**
جرو **دان** **مصلقی** **طفر** **جینی** و **چلق** **بو** **جکی** **جرو** **انز** **کلی** **طاس** **جرو** **نخا** **نخله** **جرو** **م** **کنا** **عید**
جی **جرو** **آم** **کلو** **جرو** **انز** **ک** و **لق** **و** **کچک** **عید** **جرو** **غیر** **مناسه** **شلا** **جرو** **اود** **بهر** **یعنی** **غیر** **جرو**
جیم **عید** **جرو** **لق** **بو** **جینی** و **ارد** **قوشی** **که** **فرقا** **توشکا** **دنی** **دیر** **جرو** **جیم** **جی** **دزا** **عید** **تات** **یعنی**
که **او** **چقور** **جرب** **یر** **جرو** **م** **نخله** **یعنی** **چلق** **بو** **جکی** **جست** **جیم** **عید** **جست** **لطفدن** **بایله**
استر **دیکدر** و **معه** **دانه** **دنی** **کلو** **جست** و **جوبی** **استمک** و **ارمن** **مفاسه** **جست**
جیم **عید** **جاک** **مناسه** **شش** **جرو** **خ** **در** **مهر** **شیخ** **ابو** **اسکی** **چون** **میان** **ایست** **چاک** **جست**
از **ب** **افتی** **رو** **شمت** **خوش** **شیر** **اداع** **نند** **ایست** و **بهر** **بهر** **ایست** **مطبق** **توق** **جغ**
بیون **زق** **جند** **بایه** **توق** **بعضه** **ایکادر** **دیر** **و** **بعضه** **کوف** **قوشنه** **چند** **بیلی** **دیر**
جواب **سوزمه** **یوغت** و **مطلق** **یوغت** **تویب** **ایوب** **سراط** **دیر** **و** **بهر** **طعام** **اسمیر**
جند **یعنی** **چکندر** **جنگ** **چو** **لق** **قوشی** **جغو** **یعنی** **جند** **جند** **فیرقا** **یعنی** **یچ** **که** **توق** **بور** **سیر** **خاله**
یعنی **جنگله** **که** **با** **د** **امک** **فامیدر** و **قوشکر** **بو** **کی** **جنت** **یعنی** **جنت** **جیمک** **سیر** **بیل** و **غیر** **بیل** **دنی**
جایز **درو** **جفا** **آهو** **منافه** **السیل** **قال** **الله** **تعالی** **فا** **التر** **دین** **دین** **دین** **جفا** **آی** **باطلا** **اصو**
اوز **نده** **خاشاک** **دینی** **چور** **چوب** **جنته** **عور** **نکر** **جنته** **سی** **تر** **که** **مستلدر** **جنته** **درو** **بانه**
جینی و **بانه** **چاوغی** **آهو** **سی** **جغ** **سته** **مهر** **ایچند** **یک** **دیر** **ایک** **که** **سیر** **جین** **دیر** **جکری** **ریاک**
طبیلم **اشون** **دیر** **لر** **بر** **اوند** **بعضه** **توزی** **قولاغی** **دیر** **کله** **ی** **اکش** **بیر** **فر** **دیر** **جیل** **ات**
و **سایر** **طراز** **جی** **عید** **جلباب** **تشدید** **له** **آب** **ایکین** **یعنی** **بال** **شری** **در** **عید** **رانا** **استالده**
عائنه **لطیف** و **خوش** **خور** و **صوق** **شریبه** **دیر** **و** **بخار** **داده** **براست** **دو** **ماهر** **شاک** **عک** **سید**
حلاه **طغوجی** **کلبیه** **دیر** **جلباب** **عید** **عور** **نکر** **جاری** **اور** **نکر** **و** **جنگ** **دانه** **جلباب** **مفد**

[illegible][illegible]

طبیعی دانی از آن در کمالی زنده در سیاه جای خفته یعنی در لکه خسته یعنی در دانه خفته
زخمی که در نقره اولور در وقت قوجا و در دانه خسته لقندن قالمش که در دانه
در دانه و بگویند لفظی نسبت اینچنین در آن و در دانه در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که هر یک بر دانه در زن که هر یک حیاط مناسنه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در دانه و طاع و پسند که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
سبز در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
اغلجی در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
جوق و اغلجی جوقا بر در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و اولو صند و اشک در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
فکر آن مناسنه و در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
چاره سترق در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و خلق اولو و مختار اولو و حبس اولو و بر اشک قالمی میا بر جالید اصله شمشیر و مختار
پست خدا بکان و پست پست که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و آن در بر نود در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
مستاد در آن تا اشیا به صفت واقع اولور شمشیر خرمی جمال و دینی و دین شاه ابو اسحق
که ختم او شود در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
بار آید بر زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
از آن در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
رساند در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
شرایطی در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
کوثر که در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
معه بر زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه

طبیعی در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
یعنی او که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
پسند که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
اند که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
عم بآید در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
دل سولیمیه و بر آنکه در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
پادشاه خلق سوردی بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
تا شول مرتبه اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
اوزینه شلوع بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
اند که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
کبک در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
کمال پادشاه در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
و آن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
مناسی عجمی بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
عم زبان پارسی بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
صله علیه و کلم منقول اولور که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
ابو سعید بر دانه در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
العربیة و الفارسیة در زن که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
اولور که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
ز لعل یار خاتم هند شرفی بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه
بروی اسب تازی بولر که در کمالی اولور که بولر و قلعه در زن که در کمالی اولور که بولر دانه

رزق و بر روی بی مکتب یا **روس** بر مکتب کافر ستانده مشهور در ایران که اول مکتبه
 بر طایفه و از دیر و ندر فیل خطی کبیر **روسی** فاحشه عورت **روسی** یا **روسی** عورتی و عورتی
 کشته زبانه بی **روستا** باز از و کویک و شیک کویک فریدیم کمال با شاه زاده بود که
 روستا سوز و در دستند از افراشته را کنکلی اعتباری که برده اطلاق او نوزده کم
 بویسته ظاهر در **رویت** قول پیغمبر شوی روستا کور عقل آمد وطن در روستا گاه اولور
 و اوینی حذف ایدر روستا در نرته کم بویسته واقع در **رویت** هر که در روستا بود و زی و شام تا باقی
 عقل او نبود تمام نر و عادت با اعتباری که اهل روستا بویسته کم بویسته ظاهر در **رویت**
 زان نو و در عدل در جم چیز شهر آسوده روستا نیز نطای که بویسته روستا به شهر بی
 زان آن کور از نر و روستا به دیگ برده روستا به دیر روستا به اصابت است
روستا کویک روستا به شکل **روستا** زاده کویک طویش که **رویت** یعنی روستا یعنی قیامت
 کنی **روستا** فرشته **رویت** راستی مانی یعنی نر و شخ واقع اول شهر **رویت** کنه کار
 ویر از ایل و یوزی قمر و قمر عرب **رویت** تحت طبع شمس غری بر قی خوشی کفر هم
 دولت ساز که نیک ناید به پوسته سر و روشن **رویت** آید برین که نوزده سفید روز روشن
 و غری نر و غری واقع اولور و ظاهر و واضح معنای خاطر روشن و روشن کنی **رویت**
 آید غنی و اینست و مرشد طایفه دینی و دیر **رویت** بلور و حلقه و کور کوشی
 اشغول و بعضی مرکب تو تیار و دینی و دیر **رویت** آن ایان شهر در **رویت** اینک
 و رسم معنای دینی کور روشن **رویت** مطلق یا غنی یا غنی اگر که اولون اگر چه عرب و دلمه یا نر
 فرق و از دیر حیوانات آن اولان سن در و حوضه تدر اولان دهن در **رویت** و غنی قزل
 بویا و روستا غنی غنی اولور و **رویت** جوش بشی که یا غنی بویسته در **رویت** و غنی
 ساده یا غنی یا غنی و دیر **رویت** زیتون یا غنی **رویت** کجند شیر و غنی یا غنی **رویت**
 یا غنی صابجی **رویت** بر در و حوضه و یا غنی و محبت و یا غنی و بشش نر و غنی و یا غنی
رویت مطلق یا غنی و بشش نر و غنی که قاضی تو سب دینی و دیر **رویت** و غنی یا غنی
رویت یا غنی روستا این کسری **رویت** که کور و کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور
 دوم عرب و غنی استقال اولور و نر و غنی و غنی **رویت** روستا به دیر و غنی روستا به دیر
 روستا به دیر و غنی استقال روستا به دیر و غنی روستا به دیر و غنی روستا به دیر و غنی

۸۷
 تحلیل آنچه به معنای **رویت** قزل بویا **رویت** سوتی و کجی قیق **رویت** بویا و غنی
 بهر قیل و وجود در **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 جو کور بایر و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 مقابلی در و غنی استقال اولور و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 یثاق و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 بنکوشی و کور کم **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 فسرده شود و غنی در بدن الحق بصورت **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 طوتر **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 بویا و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
المفروضه **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 او غنی طغیانی یکی طغام الولاده معنای غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 بهر طغام که او غنی طغیانی بهر **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 و فار سید و دل و دوش معنای در شلال دی زاده سن یعنی باشی نر و دیر آمده در کور
 مصدر معنای استقال اولور و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 ما ضیدر **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 رسیدر دست دست قاضی سن استقال اولور و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 او را میسر کور در **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 و بعضی اکیلی نالان معنای دیر و غنی اسم مکان و زار لفظی که کور کور کور کور کور کور کور
 اول است که نر و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 او زنجی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 و غنی و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 ناله و زار و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 حدود شتر دل که غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
رویت و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی
 او کور تاز و ایکن آدم دینی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی **رویت** و غنی

باب از الفقه

[illegible]

ز غبر بنده دیر کوی او شد که طبلید کاسه و در سر **زغ غاش** کرک باره لم به و در پنداری و دوست
زغ غاش شکر **زغ غاش** شکر **زغ غاش** بیت بر و ن فکند بجای و ب لاز کز و ن عروس
زار و در خانه بجهان زغ غاش **زغ غ** یعنی ترو و دیوز حیوان که در شیرین و خوشی غایت
غضبی و وقت اول و در الی و ر و قی قدس سره مشنوبه و می عم عصبی از دماغ و اولد یک
حکایت به یور شد **زغ غ** و نه آن اول میکت **زغ غ** جهان نیران سبب سز دست **زغ غ** و یک
و مردار پی قوش **زغ غ** تیرا و از پی شمس خری چکنه با مهابت تو صود و چینه
شین با یک شیر **زغ غ** **زغ غ** انحرق و کوز قبحی و یک طایفه و **زغ غ** سیر کنان **زغ غ**
یومری و یوغنی **زغ غ** بر و بر سر رکاش و اسب تاری جت مباحش در ره حکمت چو کا و کمال
و کوبه و اصل سز معانی **زغ غ** زار و جلیل طلقی صمدی **زغ غ** و خور و حکم و چوک
زغ غ و او سینه او تورق **زغ غ** عبید **زغ غ** پای کوب معانی **زغ غ** یعنی زرفین یعنی قوچ
قزبی و کور کی عبید **زغ غ** کوز قبحی و چوک و کوب **زغ غ** شکر **زغ غ** سنی سبب **زغ غ** ابتداء
کارینه ابشک اولی **زغ غ** رقص **زغ غ** یعنی تنزیدن معنی انجند و کندن کند و ایله سولوب
کمرنگ شمس خری حود او در چرخ بی زکبد و فلک بکینه کشش خون بی غور و صین بی
زغ غ مرکب و مرکب **زغ غ** مرکب **زغ غ** مرکب **زغ غ** مرکب **زغ غ** مرکب **زغ غ** مرکب
که و غوغای شمس خری فلک بر آستانش سر نهادی اگر بدست کار روز کار
زغ غ کلک بعضی گفته و کوز کلک تصحیح بیشتر **زغ غ** مرد آری قوشدر **زغ غ** ست و ناکا
زغ غ کور و سیاه نسنه **زغ غ** معانی **زغ غ** معانی **زغ غ** معانی **زغ غ** معانی **زغ غ** معانی
بیامهر تو باد و خورشید فاش نه از حکم تو نایب و ایام سز کس **زغ غ** زار و جلیل معنی بخیل
و کوز **زغ غ** سلال **زغ غ** دیو و دیو کوی قوشدر **زغ غ** بلق و بوز و رقی **زغ غ** اود کوزی اخگر سینه
زغ غ کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس
ایا ش بیک سلطان فلک **زغ غ** اگر قدرت کند روزی ز لین **زغ غ** آرد و سایه معنی مساوی و غیبت
زغ غ عبید را شین دن مرکب در سو قدر تر کیده و خیش عبید و مهل متقا و برقی از نه کلور **زغ غ**
عبید معنی زمانه معنی روز کار جی از آن کلور **زغ غ** و شیش **زغ غ** کس **زغ غ** کس **زغ غ** کس
قرطش صاپنه در در و ناکس کینی که اصلا و قطعاً انعام و احسان و فیه سز که از غون و دیگر
زغ غ غوغا و صوت و غزل و قتی و یکدر و کمرنگ **زغ غ** معنی اول که حاصل کلکیده حق بود که عبید

باب السیفه

بر سنگ اسبید زوجه اجور و کد دید کردی او تدر که بیان طریقی اوتیه دیر **زول** قدر
زول اکی اردی تخم دوشن نوش و جلی نوش **زول** طویف نوشی **زوجه** ان قیمه سی و جیه عسید
 مسنخ اصله بجی در که اصنافان موید دیر شش فوی بجایست ففش کنه نزدیکه جو طویف
 اکنون زوجه **زهراب** بر قورنر سر قوشی دیر **باب السیفه المفقوده** طراج و باج که
 حاکم ملکیت پادشاه کوندر را حاکم که مخدوق الواد و لیمینی سا و اولش و انکم مکنده
 کف که کرک و بوسا لفظی کلیم که آفته لاجا اول دات شیشه اولور کس و عیسی سید
 لفظن صیفه اسر در فرید عصر اعنی به کال پاش زاده ایدر لفظی ادات تشیه در شامنه
 تشیه اسر سنا دیر اصله آیدر نکم بوشید ظاهر در **سیت** صحره چون کله بند واه دود
 آسای من چوشنق در خون نشیند چشم من بیا من کاه اولور آفنده بیا خذف ایدر
 آسای دیر لزمه کم بوشید ظاهر در **سیت** شقیق کشت زمانه مر غلام صفت رفیق کشت
 سعادت سر سرید کاه اولور الف حذف ایدر سا دیر ابا باج معنای کنگنه کم بوشید ظاهر در
 سلا ذور اسلام شیخ ابواسحق کشت هندی فرستد سوی جناب سا اصیل با و در آفنده
 و او خذف او نمند **سایان** ش غلوفه سنگم دیون ش نرلی و کرد و قلندر و آری نوشکر
 و صفر جی **ساکت** شرب جملنده اچلی بیوک **ملوک سکتین** ش قار چون میخوب کتینی با و
 او خورم و زیاده و باشد در امیر کمال آصفیایه در روز چو نیست روی بی پوشیدن کل را
 بجه کارت چنین خندیدن مشکل کاری که وقت کل اندر شش قندیل بی بی سکتین
 دین **ساج** آنوس و آردی اچلی اسدی در و بام آن خانه از خود **ساج** بخارید بوشه
 با **ساج** و عاچ **ساجور** ایت کسلی که یکد ایتقر بوشه غلیظ انوری ختم به بختست که کشف ملک
 ش کم است که کند خدمت مشن جیل با دوم ساجور با **ساحل** سنا در با عیسی **ساج**
 عیسی بیان سر آید بانه **ساج** در شش در شش سنا آری بی بی پاک و غیر جمل
 قنانه استعمال اولور بوشش شش معانه دخی کلور شش فوی برای کسوت خدام دوشش خود
 ز جرج کاه شش طراز دور **ساج** و شکه بولظی عرب ایدر با **ساج** ایدر بقدر **ساج** معنی
 حکم لاجا شش و سایه عوار شش و شیش و حور و سوده معنای دخی کلور **ساک** بر خور و آزار
 و در انوشخ در هزار دستان بی **سادی** ایل و بون که آندر دیک بلور الله نور **سادی** شش
 بر سر خدر که بفرقی صیر ماسی دیر **ساک** در خادام و شش **ساک** بخاری اردی **ساک** صفر جی نو

توشی و فر شنگ شایه دیر کمر قشلا و سبب و اضافت معنای استعمال اولور کمر کوسا
 و سنگ آرد و خف کاه اولور که کمر تخته کنایت اولور زخا ر ایلد در بیو کلک قطع
 بیوک یوز لیا اولان مجید بلر اطلاق اولور و سر سنا دخی کلور الف زاده اولور شلا سبک را کبر
 کبی و کله معنای سنا در انام فرید عصر کال پاش زاده ایدر سا کس فوی بود که سر پاشدر
 که یوز سرده داخل در سارده داخل دکلر سا رکده سا جی تن بر در بود و جیه و زینه
 رف ریخا کف یقارو طریقی اولور کج الفراب صا صبی سافارده سولید که غیر بی باقا
 بیان اولمندر بوشد و سولید که بینه نقل اولور رف بیوک که کرمی یخا قدر زیر آرد
 لفظی هر اسکافونا اولور انکم کمر تخته دالالت ایدر کله آرد و لای زاری و آفرند فاکلن
 اسملر اولوشه زار سینه قلبا دوشور رف روشا خا کبی بر کشید یخا کله جوفلنده
 سر دیو کلکی و دکر مکی در **سار** خانه و فو و اولور دکلر نکم غیر سار آیدر فو و غیر دیکر
 روایت ایتدیکر که غلام کلان بر سیر اسبید عینک ایو سی انده اولور کانسیت اولور
ساربان دو جی **ساربان** شله **ساک** اوزن انیو او دویو سیک عیسی سنا در
 و در **ساک** شش فوی چومرد حاصل بیسیم و ز کمر سنا شود چه بانک شش
 چو نو **ساک** سیر شیل صفر جی که قاریه در **سار** خاله سول کل **ساک** اولمکن دکلر
 فوش **ساج** شله **سیت** چو عناق دان و راوشن چو صعود چو شربا رست او ختم باغ
 ویر آلتد صوطر جی بر دیر که ترکید دخی شهر و ش ایدر **ساج** اولمکن دیکر
 کمر کوشخ در حق بود که بلبل انوا غنند ز بهار موسمنه بلبل دیر بکتر تن و قشده
 اولمکن در لظینی صفای بی شکر نایب از و ج باشد سار در نعت **ساج** **ساج**
 قلبی کرج و آچلی **سار** شش که یوتلر تور سیریل کبی و صفر جی توشی و بر نوع سر پاشدر
 معنی باش او تری در که هند و لرا و رتر **سار** بر قوشدر عیسی سودانیان دیر و بر فرسخ برده
 دکلن سید دیر **سیت** بامید عطای شاه عادل بخد و بلی سول او هر کاکاری نوید که
 یا فته از جود عا مش بهر کای دهر فرس **ساک** **ساز** پرا و دوزن و جانفودایه
 و ساختن لفظن صیفه اسر و وصف تیری در **ساک** دهلین **ساز** آره پول برای **ساز**
ساک چاک صفر لوجام اچلی در بعضی بر لره انیموم برینه **ساز** کاف عیسی سنا در
 و او دوزن **ساک** دوزن و بار شعلی و آلت **ساک** کاجلی و دوزن دوزنی

ا واقع دارد و کج در دیر **ساج** شش
 او از لوجه بر فو شخدر در بعضی

میخورد **شوره** مجله مرکب و بنفشه کبک و بیک بیا ق و قیغی و کوز جینی بوجع معالیه
فتح ایل استعمال اولور عصبیه اما فتح ایل هم ضرر ایل بویک بیا ق و قیغی کبک و بیک و قی
استعمال اولور **شوره** کبک و بنفشه کبک و بیک بیا ق و قیغی و کوز جینی بوجع معالیه
کاف عربیک سکنبیل و بیدر اکش و سرخ ابلش معنی و غنیه اعتراف و بیک **شوره** کبک و بنفشه کبک و بیک
ای تبا دی از بیدری شاه ملک و زر شاهی و ملک و زر بیا ق و قیغی و کوز جینی بوجع معالیه
شیک کس سبیل و در و بیت و شکفتن لفظن صیفه صید و اسم مصدر و قی استعمال اولور
عجلیش معنی **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
قاون و قیغی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
بر شنبه ایستوب و شنبه اولور و قیغی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
و باغ اوسته و در و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
دیر و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
دنی و دین کب **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
بر و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
صفش و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
شوره چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
او ز راج بود **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
استعمال ایل **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
شوره چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
عجی زوج در **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
معنی جوان **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
قلو معنی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
کیر **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک

نخیش او در کرم و داد خون از دل کان آب ز رخسار بر می شود و او را در سر آب باغ
یقین اولان **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
و طلع و قیغی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
شوره چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
طوز لوا و چورق **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
اسم مصدر در قیغی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
معنی **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
استعمال اولور **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
طبی و زر در ترخ اواغند و در و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
مشک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
شوره چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
باغ جیفلی **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
شوره و ن غلط در **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
دری قیغی و بیک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
اترک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
آخو و ایکی او حیایه **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
معنی **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
اصلاح دلت **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
کوکلک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
بوغیغ **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
بعضی **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
اسر و صف **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
تغ **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک
دیر **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک **شوره** چک

شهر مذکور ظاهر بقدر اولوب باطنه با خبر اولن کسه و غایتها آشکاره مشهور اولن شهرها
 یعنی میرا منزه **صغیر** آغ قوردی **باب الصاد المقصوره صابون** هر دلد به شکر لغت حق
 بتش ایکی دلد استعمال اولور دیلر معروف کیس بود قریب شسته در **صابون** معروف جلور
صاد بزرگک یعنی بزرگ کتن و قلی کرج و کونیش ایلی **صاع** بیک فرق در صدر
صاوا اکثره و او یک و بیوک قدر و صغری اصله سیدر تغلیط الیوب صاوا
 تلفظ الیوب صاف یعنی صافی **صات** زر و سیم قال مال صامت و لانا طق الصات
 الذ مقب و الغضه و الجواهر و الناطق الابل و الخیل و الغنم و غیرها **صبا** کون طفوسدن است
 سیل **صباح** کلمه **صبار** صغیری **صباغ** قنق **صباغ** بانک شسته بیلو باجی **صبر** صبر در کونیش
 قنق و برادر که غایتها آجیدر هر سنه قنق و فی آبی اولور غندن اوتری صبر و دیلر
صبور صبا و قنقه ایچلی غراب **صوا** بازی و او **صحن** حاکم کونیل او او تاسی و دیلر ناکل
 او تاسی دیلر بیوک قدر و تپیک اشیا که تکریده و فی استعمال اولور کن تکریده حاکم
 فتح سید استعمال اولور **صیت** لیله مواج چون نزل نزل آراسته حفت جوش جرج رایک
 صحن از خون ساخته **صه** بوز که عدد معین در فارسیده اصله سیدر صاویل تلفظ اولن
 تغلیط عوام قیلند **صدا** آواز و یا نودنیک یا است یعنی یوز سوز نکند **صدیا**
 قرق ایقود و کلر حشرات ارشدند **صدیا** آغ قوردی و تریل **صدیر** بر نوع کلر
صدور قرق با بر که اشکیده و او در شیردن و دیلر و بوز قات و بکدر **صدور** کوس در و اولور او
 بر و فی صدر دیلر و قاضی عسکر و فی صدر **صدف** ایچونک قالی در ایچونک
 حاصل دلور واکه بکرنه و رابیس **صدف** طوق و قیه **صدف** توبه و حیل مکنه **صدف** یعنی
 فایده و زیاده و قمر مندر لادن بر مندر **صدف** یعنی صغیر یعنی کونیل او **صدف** یوز و
صدف برادر **صف** بر جی و بکدر یعنی را غدی **صفا** خون بر تلخ دید کلر قوشچیز در بوستان
 خولورنده اولور رکی ضرور قدر **صفا** کون یعنی صفا خون **صلاب** یعنی اصله **صلاب**
 بر ایچک صغیر در کلر و بکدر و هر که قوی بر **صمیم** آغ یعنی شسته کزیده سی و کولر ایچلی
 و یازک قتی استی و صوغک شذیه و صمیک اصلی توام غلام در **صدوق** معروف
 تکریده و فی مستعمل ایچنه قش و افق قوی بر و مقبره صدوقی طاشندن و یا جود کتده دن
 چانور که فی دیلر **صلح** زنج که جلور دندر **صدوق** صدوق و دیگر **صفت** یعنی پیشه و توبه

ایشنه و فی دیلر **صنوبر** چلم ایچ و قوز غنه و فی دیلر ز آغ مستاد کونار **صوب** یعنی صوبه **صوبل**
 چکدر **صوبا** قمر منزه **صوبان** یعنی چوکان لاکم فتح سید در **صوبه** عبادت خانه
الصا و الکسوره حرف یعنی خالص و صوبه شارب **صوب** بوش تنی **صفا** صند
 و الت صیقل **صل** مار قنقهها دیلر بر ملا بزرگه ای کورن کسند یا جوش اولور اکثر یا
 او **صغ** زنج و کلر جلور **صل** اول طاشندر که او زنده مکن اندر **صهر** قنق
 شسته و شلاق و مشرب و خوض **صیت** آواز و چاوا **الصا و المقصوره** **صحت** صحت
 مستاد یعنی بیلو ایچک و یاریق و یعنی جاع **صر** زنی بویی اوزن غراب طرفی **صره** التون
 و کش کیسی **صفه** معروف آدم او ترا جی یوکسک بر و دیلر جایی شستن مستاد
صفر توج **صوا** اسرافیل عم او فر جی در **صورت** بیکر مستاد تکریده یا بکدر **صورت** و فی
 یعنی خیال **صلاب** یعنی اصله **صوبل** چکدر مستاد و فی چکدر **باب الصاد المقصوره**
ضیف مهمان یعنی فوق **ضیفه** کنیری **ضیم** شیر قوی یعنی قوتوار سلطان **ضیع** کفار یعنی کفر
 دید کلر بر جی جانور در **ضمیر** یعنی شایسته یعنی فکری و سمرم و بر غم و فی دیلر بعضی لغت
 بوستان اخر و زیکله تصحاح اولور که تکریده او زرا و تبه دیلر حق بود که تاج و روس سلطان
 بر کید و کلر ایچکدر **الصا و الکسوره** **ضحک** کلک **ضراغ** ارمان ضیا آید قنق **ضیت**
 قوتلق **ضیاف** قوتلق **ضیق** و رلق **ضرس** دندان یعنی **الصا و المقصوره** **ضراغ** بیت
 المعور **ضرات** حاشا یلکن **باب الصاد المقصوره** طار فی لغت حور زنده تعل
 مناسنه **طارم** کچدن اولان او **طار** کونیل او **طار** صوبه هر قیه بی اولان شسته استعمال ایدر کلر
 و فی طارم دیلر **طاس** کن واکه بکرنه و وار **طاغوت** حق تعالی دن غیر طابین
 نسلیز دیلر تبکری و فی آنلر بکرنه و آریس و شیا طین و حبه و اینسه دیلر طایف
 جمیع **طاغینه** ارغون پادشاهی **طاق** کرم و کت و از غولق با معنای کچم فر و معنای
 چنک متابلی در و چارق و مقصد و قات مستاد **طاق** قاروره ایچند که بول
 و او زنده اولان کوپک **طاق** دانه قنق لیشی **طاق** پنجه **طاقیه** طاقیه
 مقصد **طاق** **جفت** تکی جفتی ادنی **طالقون** بر نوع اغلو قدر اندن منش دوزلر
 و قیل یول لر ج بر **طایفه** بر قانک قانلوا و ترا و غزده طوبق انرا ایمن ایدر هندی
طامات رسوم و قواعد **طایع** فرمان بردار یعنی رام اولوب بیورق طوبقی **طیاح** اشجی

الصا و الکسوره

الصا و المقصوره

الصا و المقصوره

الصا و الکسوره

الصا و المقصوره

الطا و المقصوره

که دریم او دیلر کونیش

طبرستان مودف اقا طبرستان در زبله استقال ایردیر **طبرستان** ال ایا سید اورم و دیو کبریا
 سید رترکیبی چیز و سل در **طبرستان** قزل سکت که بید طبری دیر شمس خدی در زمین
 عدو ز جواد هر چه در دیر طبرستان و قوری ایغ و تازبان و کمر بوی در بر طبرستان
 طابطنی اغا جبه دیر **طبرستان** در شکر انوا غندن بر نودر حکم اولور بالته ایل کسر **طبرستان** فخری
طبرستان مودف را غنچ اولور و بفریدن اولور استقال اولور اسم چندر صوبه و دهن و کمر
 دیر **طبرستان** مودف دیر جمعی طواصین کلور **طبرستان** سار بامد آدینی صبا ج لیزری **طبرستان** قو
طبرستان صا طک صندیر **طبرستان** یعنی دهل **طبرستان** باز اید و کمرش اولور طبرستان طایه آوه صندیر
 وقتن چالمر اندن او تر می طبل باز دیر **طبرستان** دیک در **طبرستان** طبرستان دیر سنجی نیست
 و حاضر بیکر کنایتد یعنی رنجیر یک حاضر بیلر دیر **طبرستان** صوبه جی یعنی طاعنه و بند و حور
 صوا کلشن بیلر دیر **طبرستان** عرجه باجل در **طبرستان** ترخون دیر کمری بنور او تر **طبرستان** علامت و کونه
 معنای **طبرستان** طایک و رانک فخری لیک کنایه و بار جی اطراف **طبرستان** رانک سکون جی یعنی
 کوز و ستاره یعنی بیلر و ز قمر منتر لکدن بر منتر لک **طبرستان** هر در لوانا جی بالقد **طبرستان** بایق
طبرستان اولور بویک و عادت و حوی شره معنای **طبرستان** تنو لفظدن تعریب اولور اصله
 فارسی در **طبرستان** کن **طبرستان** عیب انک و اورق **طبرستان** طایه قراول **طبرستان** اجمعی تلمع معنای **طبرستان**
 یعنی طایفه کوب الارض و فی دیر **طبرستان** تا تار بادشاهلر دن بر شک اسید و بر
 خطا ملکه یعنی کافر ستاندر **طبرستان** چادر ایلر بر دیر **طبرستان** دیک **طبرستان** یعنی طبرستان فخری
 خایه **طبرستان** مودف سازد که ترکیبش ایلر **طبرستان** او بیک اجمعی باز او **طبرستان** طبرستان و خورن
طبرستان یعنی طبرستان و زبله **طبرستان** ات طوبیسی که مودف و دیر **طبرستان** مثل **طبرستان** او مودف دن
 صکر کلن با دشت **طبرستان** شهر فیدادور **طبرستان** اولور که عرب طایفه
 ساوله یعنی اولور و لیدلری اوزر بر و بر بویک **طبرستان** دیر **طبرستان** دشت معنای **طبرستان**
 سبکی یعنی سبکی **طبرستان** جولان **طبرستان** المکوره **طبرستان** طبرستان علم و انور با شرف
 و یک اغر لیر بر دیر ایلر کمری علم و علم شهر بیک معنای اسم مودف و لاس و وصف بیک
طبرستان کمر علم و کمری مثل **طبرستان** طرف مال نو و اصله **طبرستان** طبرستان مخفی دوزلش
 نسنه بر دیر **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 بار جی **طبرستان** جولان **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان

الطایفه المکوره

الطایفه المکوره

مثل **طبرستان** زغنون و دید کمری اسکنو طایفه **طبرستان** نایع و فرغ و دیکر **طبرستان** مثل
طبرستان مسله **طبرستان** عقلت و حشمت **طبرستان** اعلام رجالدن بر بیک قافیه استقال
 و دافد جوق مناسنه **طبرستان** بر ملک اسد **طبرستان** بر شمس مودف که آدم کمری و بیلر
طبرستان تصفیر بیلر **طبرستان** دیکر **طبرستان** مثل **طبرستان** طبرستان اوز و ننه مکتوبی
 کاغذ و غیری نسنه الخلائین در لاش اولور دیر **طبرستان** **طبرستان** طبرستان طبرستان
 صیفه مودف در اسمی زبله **طبرستان** سنجی کمری کمری **طبرستان** بید او کمری و غلبه بوی
طبرستان آهو یعنی کیک **طبرستان** با دران یعنی قبح **طبرستان** بر دیر یعنی دشت و حشمت
 غالب اولور **طبرستان** **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 سایه حشمت **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 یعنی کمری صورت کمری **طبرستان** دوشین و کمر جین بوی که او حشمت بیلر اولور و اولور
 بیون اوزر سبکی **طبرستان** فیل کوبی **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
طبرستان دوشن عادی و دره **طبرستان** کانت لشکر و با کوش و کجاق و ایش یوری و سوب
 دیش و بلوط **طبرستان** عاری جرنه **طبرستان** عاقل نکوش کشته یعنی حلاوت ایدر جی **طبرستان**
 زیاده محبت ایدر جی **طبرستان** و طایفه **طبرستان** نکوشان شب یعنی کجک جی جمع کمری
طبرستان عقیلی یعنی اردو جی حشمت الله حضرت نیک اسم شریفی و صفه دیر زیر الله
 جمله انبیا دن حکمه کمری **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
طبرستان عاقل عقلو و طایفه **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 غیری نسنه بر عالم دیر **طبرستان** سکوا جی **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 و منتف معنای **طبرستان** یون و نوبی و قورق صلی و نوبی **طبرستان** طبرستان طبرستان
 ققان **طبرستان** نرکس و بوستان افروز دیر کمری بر قدر **طبرستان** طبرستان طبرستان
 زعفرانیه جمع اولور و عرب قنده زعفران و فی دیر **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان
طبرستان عرک غیره دیر **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 سر و جیلی یعنی جام اردو دیر **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان
 پیش کش **طبرستان** طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان طبرستان

الطایفه المکوره

الطایفه المکوره

الطایفه المکوره

باب العین المکوره

[illegible][illegible]

الغیر

سنتیں

وہتر

دشمن جاہورا

بعضی گفتند در دیر **فرماند** قلم یکی سبکی **فرمود** آهنگ و یارق عبید **فرزد** مشتربیلیدی
و سبزه ناز و آید آید از اول نشد و صواب و تاسنده اولان سبزه شمس غری
کسوة غرابوا حق را هفت از سبج ابد تاری و فرت **فرس** یعنی زبان فارسی در سید
فرشک حبه العنب یعنی اوزم دانه سی شک قافیه سنده در **فرغل** استی تأخیر الیک
منکه **فرناس** غافل وقتی **فرخ** اخگر جو رسی شمس غری **سیت** اینجا ن موافقت در **فرج**
که چو شسته بر روز گرم در آب **فرخ** در خون نه نندنج و فرخ **فردن** موافقت کرد و دستگیر
یعنی انک شک بر داشته صفا سنده **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
ایرن که **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
یعنی **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
صیفه امر و وصف تیر کبیر **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
والا و باش و زیب **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
اصل و غری و خور **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و دمنده و عاقل و زبرک شمس غری تا که باشد معکف باشد **فرو** است **فرو** است **فرو** است
فرو است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و یوک چادر منج و شهر مهر در عبید **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و طغر و شنیع و او اوق طغرش در **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و حیل یعنی انون **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و یاری و فغ **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
اولنور **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
لاک شنبه بل و فی جابر در **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
اطلاق اولنور یعنی خایر سی شیش کبیر و فی دیر شمس غری اینجا ن موافقت در **فرو** است
بچون دشمن فنج و م تو بر و بی که اخگر **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
تر کبیر و فی مستعد **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
یعنی الدنزی و دکلدی **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
حامده بیل و دتور **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است

الغیر

رنگ و مورد و کلوی رنگ که نقش و دیر **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
منکه **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
ز شرس زهره شریح آب نکر و دکر **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
فرو است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
شربت قنقه حقیق **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
باب القاف المقفوه حق بود که زبان فارسی در قاف قاف بود که تا باشد
و کمر او مندر که بوزبان ظاهر **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است **فرو** است
و لدن منقولدر با حود غلط عامه قیلند در و اکثر اعلام رجالند بیکل که قاف ساکت است
اداة تعمیر بیدر هر اسمی که آفرند هاء علامت اوله تقریب اوله اکثر یا صیغه قلیه انور
گاه اولور قاف ساکت و فی قلب اولور مثل انبسته و نبسته و با بونه و با بونج کبی و بونج
و بیدر و بیدر کبی **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
طوبت کو کین کشن خاتون پیشکاره **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
منکه و اولور کبی و دیور اور زنده **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
انجدر **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
استعمال اولور اصدا و دند **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
او بار نام اولی **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
منکه و کمر صغری اولور رفیق اولور **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
و بیدر گاه اولور سیانی طر اقله قانیر لمر قویور استعمال ایکنه و حفظ ایکنه آن اولور اولنور
صغری طبریه دکن زندن **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
اعلام رجالند انوزی **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
زمانه رین **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
قاف است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
بیدر و از منته **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
بکدرش **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است
و مکتوب الخی معتاده کاور **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است **قاف** است

باب القاف المقفوه

محبت با بنده پندار او لشکر برادر اعتقاد محبت حاصل اولاد دیم که قریه کند و شبانه دگر
اکابر بان اولور و قابولوندن دخی روایت اولور و حق سرسین پیرا عی بی سیرا قلمی اولور
قاف قفک یعنی قزو و دیبایه احاطه این طافک لکدر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
دیش قزو و دخی و سیرا و سطاق قزو بنده **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
بر کوچک جویا جعفر در سندن کورک ایدر ریزه و در قاف اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
کالبد مستی یعنی انسانک و سایر حیواناتک ظاهر برنده قالب و دیگر کویست **قاف قفک**
هندستانه بر چهره پیکر اسکر لغت بونانده ایدر و دیگر و علم خضر روایت اولور
قافون چهره سنده سکر اولور و سبک بکانه بوز عفت جوشون آند بهر قلم با بندر
ایچنیکر هرگز اولور و دیر ایچنیکر بر اچ خنجر آرد که بشیل و بد قلمی قزو و سیرا قلمی سیرا و
و دیگر چرخ قلمی کی و آینه کی ایچنیکر کوز کوز قزو قلمی کی و سیرا قلمی کی و سیرا قلمی کی
لذت قزو و دیر که دنیاده اول بتن اچ اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
و کلمه مستی **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و کلمه مستی **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
عادت و قاعده مستی و صاحب اصلید و معروف سازد **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
ایچن قفان و دیر قف مستی دخی کلور و دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
تراور و دیر قف مستی دخی کلور و دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه
یعنی قفای قف **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
اولور هزار خانه دخی دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
او تر عید **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
اجمعین **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
خس دخی زره یک بود اندر زانه یک ندید کی چو سیرا و اورد جهان خود قفان
یعنی ادم طغی و زره بوزی و طغی **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
اولور اولور که قاف قف مستی دخی قزو و دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
اسد **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
سیرا و قف قفک و دیر یوزنک **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
قدم آنیک ای که وطن و ایتی و سعادت **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر

سقف نوی

العین

چو قفنی و عیش جمعی قف کور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
شراب مستی و صومر و صافی اولور ایچن عجم و بارنده اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
قاف قفک قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
دید کلر با او تر بعضی کیمیک اشقی در دیدر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
بر دار و در طبع کلر که به دیر بعضی سخته قفای واقع اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
ایچن بونان اچ باره لری و چور چوب مناسنه **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
یعنی درت ایتلو حیوانات صفشی **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
مقتل ایچن اولور اچ باره کلر و قلم **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
اغری اولور و چو قفان طور کفر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
ابر شیم و کول کلر که ایچنیکر ایدر اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
بر قفان کز کزینق و ابر شیم طول اولور **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
جوشن قفان آن مهملکه حاشه سخته خود و قفانک و قفان و بورغان و کت خال
و جوشن **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
کی طلق **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
شول حشرق در که یوزول اورغنی و دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
حکیم ایدر یونان کلر که ایچنیکر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
ات صابتی و نای زن منق **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
که عصابه لفظن تخفیف و خنجر او **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
حلو با ندر که اکثر رمضان کچر لنده سیرا شایع اولور و بهر طعنه که آنگدن ایدر عجمستان
طعنه ندر عربستان ذله اولور و دیر و دیر و دیر **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
پیر عجم با پشدر دیور و آیت اولور فارسید که کران مناسنه که بعضی بر دیر و دیر
قینر سیرا ندر زنت کی عربیده طالع کسیر و اوتیه قاطر و دیر رسید کاف و تانک
سکونیل **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
قاف قفک قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر
طبله سیرد **قاف قفک** قوری آت که با صد ریزه و دیر قف مستی دخی کلور و دیر

سر و قدر کج طایع اگر که بهر پیرمیشی **کی** اولو سلطان و اولو یک بواسطه کند و قدرده
 کایه کبوتران زن شد شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 و غیره با عفا ده یا قدره و کند شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 فتن و نه وقت دیگر بعضی شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 قدر جلال حد داده را نیست هرگز زوال حضرت مولانا شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری
 شیر و نه که مرا پروردگار **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 قوری پادشاه دیر هر زبان شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 که تحت مرزبان شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 زانرا ج کایه و معنی ایلیس **کیان** جمع کایه پادشاه علیه کیقباد و دن فیلسوف کج کایه
 دیر پادشاه شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 سایش همیشه تاج کایه و عرب جیمه سنه دیر شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری
 توان بادا کج کایه ترا خیمه سپهر کایه پادشاه شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری
 طایع ارباب شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 شمس غری تو وارث کایه بر خاست از خیمه پیت **پیت** شاه نام شمس غری
 بر قوشدر **کیو** مارول و نادان مناسنه **کیوس** یعنی کبوس یعنی کبایه **کیو** ای کلا شمس غری
 کند و یا او کوب مدح ایدر کج کایه **کیو** کایه و کمر باس **کیو** کایه
 طوق **کیو** قتل و رخ **کیو** بو غرت صابج کایه طفری کایه **کیو** کایه
 بر مرز غرض یعنی بدل مکافات و انتقام شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری
 پادشاه و دیگر و اولو پادشاه معنی اولو زیر اکتی دینی پادشاه و دیگر و خسر و دینی پادشاه
 مناسنه در کینه اوج یعنی کف و کنه **کیو** صغری **کیو** اولو پادشاه و دیگر
 کج کایه در قبا و پادشاه و دیگر **کیو** صغری **کیو** کایه **کیو** کایه
 بره و کج بر غوث معنی و الاله کاف و سیکه کوزیکی در ان ن العین معنی در بعضی ارباب
 لغت کاف کبوتر بانه کبوتر شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 بهر کبوتر از دید افک کیک **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 و هم ای کلا کف و کج خواست کبوتر کبوتر از دید **کیو** کایه **کیو** کایه

کین فرجک ایچی **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری **پیت** ای کلا شمس غری
 و اعلام رجالدند **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 اسما و رجالدند و مرد زیر **کیو** کایه **کیو** کایه
 علمی و اور د کربا شمس غری **پیت** شاه نام شمس غری
 بر اولو طاعندر که طایفه جلد تو تیار اوده قیوب کونیدر سرفای اولو **کیو** کایه
 یعنی اور د ک **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 اتقا قیل بر پادشاه هر که بر پادشاه **کیو** کایه **کیو** کایه
 ایدر که آ دم پیغمبر **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 و دیگر و کج **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 و عود ای صله و پیر عجله استقال اندک **کیو** کایه **کیو** کایه
 و پیر و سکون بایله آید و دیگر و کج **کیو** کایه **کیو** کایه
 که گاه من جی هندو ش **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 تهی در هیچ و هیچ قافیه سنه **کیو** کایه **کیو** کایه
 صومر و مری **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 عقلی کش **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 و سکونیل و جانیز در **کیو** کایه **کیو** کایه
 دخی مستعدا و کراسی و دکان کراسی **کیو** کایه **کیو** کایه
 و عورت و عورت معنی **کیو** کایه **کیو** کایه
 معنی **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 و کوش کمران دخی دیر هر صغر قوق معنی **کیو** کایه **کیو** کایه
 طایع **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 کراسی کراسی **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 جو آن زلهو سیر **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه
 دخی کلور **کیو** کایه **کیو** کایه **کیو** کایه

الحاق المکره

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الواو المكسورة

الواو المضموم

باب الحائض المفسرة

[illegible]

177

[illegible]

اولمشر

[illegible]

المحفوظ

باد و عیله درین یوکان نشه که باب یاد ذکر او نشد **ریوسون** اورتر باز آیی **یون** اکثر کجایی
 یعنی کلماتی غریب است **س** فخری ز فتح و نصرت بزرگ است بود چشم چشم ز جاهد
 اکثر بر مرکب باشد **یون** و رنگ ستاده کلور **س** فخری **پست** اکثر ز حال درت
 باد و آب رخ یاب **یاه** آفر و ادبر اید در **یون** **یونان** بر مملکت اسم بود
 و مشهور بر قوم و بر یادش یک اسبید و آفتاب و معروف و مشهور
یونیز ایک باز آیی **یو** و بوجه طمان بعضی مویول در در بعضی
 قمر کوز در در **یو** مثل **یو** مویول **یو** آرزو مند و حاجت
یو حبیبه مثل **یو** مثل کن یون الله تعالی

و حسن توفیق
 الحمد لله علی الاختتام و تمیق **یون** و حسن توفیق فی یوم الاثنين **اخ** و العشرین
 من شهر شعبان المعظم من کشته مور سنه ثلث و ثمانین و تسعمائة **علیه** العبد النقیض الراجی عن رب العبد
 احمد بن حسن بن احمد عن الله عنهم و کفاته المسدین آمین و الحمد لله و الصلوة علی من لا ینبئ

1102
 1102